

ستاره

شماره ۱۲۲، ماهیون، بهمنماه ۱۳۱۱
مخبره ۱۳۱۱، سال چهارم، شماره مسلسل ۴۵
۱۳۱۱



۴۶



ستاره
ملیون
هنگام در کتاب

گروه هنرمندان

سینما
در شهرهای افغانی استقامت

Ketabton.com



سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم
یک چیز هست که آن تراوش کردنی
نست ... پس ادسی درین عالم
برای کاری آمده است و مقصود -
انست همین ان نمیکزاردی هیچ هیچ
نکرده باشند ...

۶ خداوند فرمود [ولقد کریمنا بن آدم
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من
میاید . ادسی را برای ان کارهای
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست و رای دو جهانسی
چنگم قدر خود نمید انسی
مفروشه خویش از ان که تو بیس -
گران بهایس

از فیه مافیه
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب
دست باز دارد .
عقاید و نظریات در مضامین به
نویسنده گان متعلق است .

ایڈیشن
مستشرقین و مفسرین
فون بیست
رسم و عیادت
دستخط حضرت
تحت سوال قرار
گرفتار است

در آفریقا
در برخی مناطق آفریقا
مشترکاً ۲۰ فیصد
ایران

۵۲

پستولند داستان

رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



باجا سفر ۱۸ صفحہ
چاپانہ
 سرزمین اعجاب تبہن بروید

PROPERTY OF
ACKU
 5803

صفو ۵۷

چامی سبہ
 چامی سیاہ

صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد فیلیہ (صفو ۳۸)

خداوندہ
 ہوا قلب صحت خود و اطفال
 تان باشیہ . محضرتنا
 در مورد حفظ الخوخراکی
 مکن ا ایکرم ہ شہر خطا کتاب

در شماره ۴ ماه
جوڑا
 برای شما
 این مطالب
 را در این
 شماره

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فرید
- تری پیردپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکرا آواز خوان مدہ ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر ظہیر
 تلفون : ۲۴۵۱۰
 معاون : محمد آصف معروف
 تلفون : ۶۲۷۰۲
 سکرترمسول : ضیا عبادی
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ
 عکاس : شمین گل
 آمرچاپ : عبداللہ
 لیتو تایپ : محمد عارف
 چاپ مطبعہ دولتی



تصحیح سروری تا
 نشر علم صفحہ (۵۱)
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان
 لطفہ نورات ذہل را پتہ اوقافندہن تصنیف
 تالیف (۱۲) بقہ درس ۱۲ بجای ۵
 از صفحہ ۲۳ بقہ درس ۲۱ بجای ۲۱
 از صفحہ ۳ بقہ ۵ درس ۵ بجای ۱۸۴ این ۱۹
 بقہ ۵۱ بجای ۲۴
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس
 حجب (تو اوقاف) حجب (بغای مطالعہ
 فریاد



انطباط در بسیاری

از مکاتب چایوسی

را به خود ستری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



در فرهنگ مکتب

بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان پست و نو

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام مردم جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش دو پدیده های مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تا مین را بطه تعلیم و تربیت یعنی انطباط در بسیاری از مکاتب چایوسی را به خود ستری ها، بی پر وای ها، غیر چایوسی ها و ارتقای اتو ما تیک خالی کرده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده ن شان از مکتب، کار که همی را نیز در مکاتب اکثر احوار و زار ساخته

است. با لای از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا کافی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چیره نمایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مرا چه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسایلی است که به آن عطف توجه گردد.

خبر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به بررسی از مکاتب سر زنده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سیاه و سفید مجسم سازند.

در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. هیچ گروه نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد.

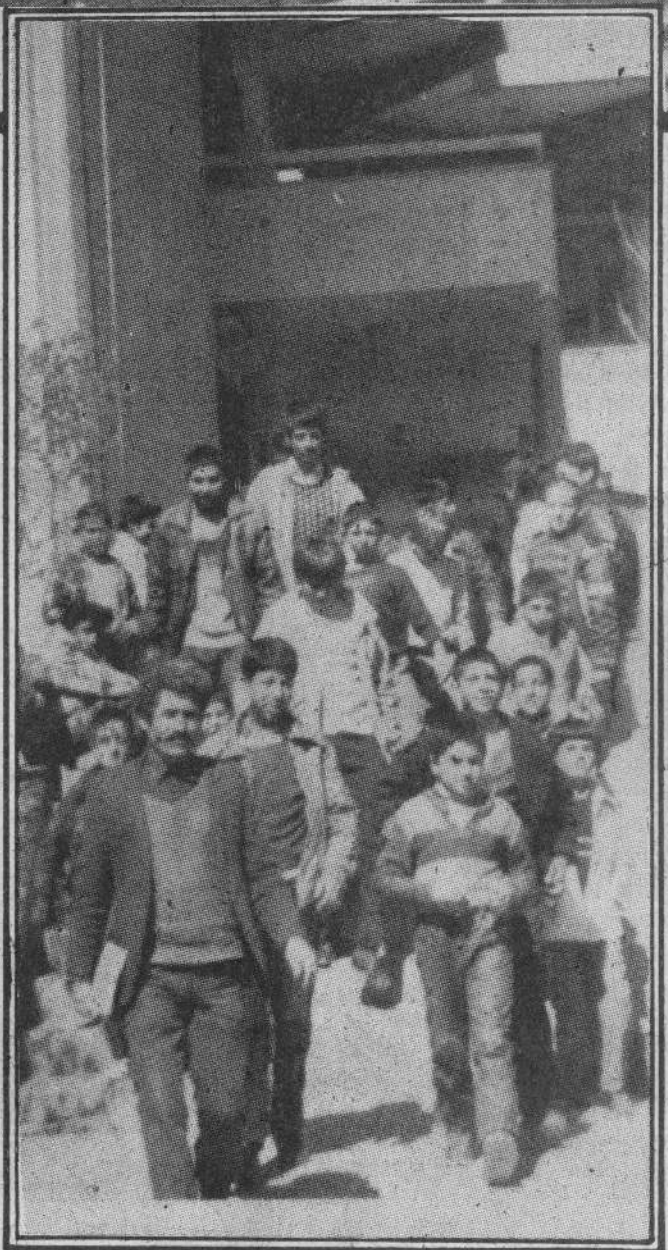
این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

آموزش ملی چی

قدرت ریس مینمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، راندریس نمایند.))

خبر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شدند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. مد پر لیسه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید.

در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زیان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

تدریس خلاف رشته در مکاتب

اصول تد ریس را مینمایند



کتابخانه
جمهوری
ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان
مباحبه های پیش به اساس وقت پول میخواست
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان
تعبیه و تنظیم میکرد

♦ ♦ ♦
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به
هم نمی آمد!؛ اوکه بجز در رول های مثبت
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ
رولی روگردان نبود . . .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول
هرسوزان فری
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس
اوتام نشان های د پگری نیز کامی کرد
از برابر کرده های پرد ، علم برداری تا
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس
پارلمان . نه این ترتیب من او را در سه
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوشه
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً نامکن است که صفحات مجله ها
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره
امتیاز بچین ندا شتمباشند . در جای او را
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت
میدند و کسی او را افشا میزند . در کسی
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچین را
دیدم . او را مرد محبوب و کم حرف و صمیمی
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاش
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب
نیسود . مرا به منزلش دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦

دوسین بار ملاقات ما پس از چند سال
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز
بچین در کارکرد های هنری اش شکست میخورد
هیچ نشانه بی از غرور و خودخواهی در وجودش
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره ناامیدها
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کسروی
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦

امانگهان همه چیز دگرگون شده بود . بکبار
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب
سوپرستار را حاصل کرد : با زورنا ایست



ستاره
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا

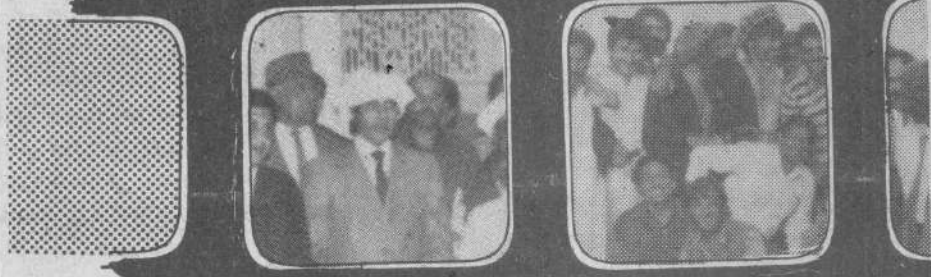


دینار

اسرار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: دشرشاه رشاد زياره

دکتاب دوول نه يوه کسه کی راغلی چی د څارندوی په ماهور شيرک هامر په به خولی بوری مونسو وینتارو څخه دخولی دخاوند خانکر نسی څرگندولی جو اوسنی کيښاد فیزیک او بیولوژی دا توان لاس نه راوړی چی دشیر لک څلورسل کاله خوا ترنجرمی خورا زیات ممنوعات دخو وینتارو څخه لاس تراوړی که دنای سره ستاسی وینتان یانه شی دوی بر شی منحصص له خوا ددی وینتانو له مخی ستاسی به باب زیات معلومات ترلاسه کوی چی به هغو به دسی هم یوه نیاست هر ځل دسر ددینه اودنای سره ستاسی دوینتانو بریښبول داسی معنی لری لکه تاسی چی دخپلو خانکونو عادتونو او شجرو نه باب یادداست نای نه بریښی ستاسی دسر سمیدو او بریښی څریلو څخه وروسته یاسه وینتان کولی شی ستاسی به باب شهادت ورکړی چی تاسی به مخدره موادو اخته یاست او که به یا دیو معناده نه شیان ایا که دیو سوداگر به شیان ؟



هواخواهان هنر امتیابې بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت ه گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میفد. امتیابې بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمدید ه و خاطرات خو پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نیستند. ان ها بلند بلند حرف میزدند ه زمانیکه من برای شان آواز میخواندم ه ان ها به من هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند .

از بر سر هاراحتها زمین ببرد و آن راهبه دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابې ه شخصیت و شهرت تمام گروپ هنری رانحت الشعاع قرار داده بود . و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است .)

لحظات برگشت امتیابې بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد . ولی در مورد رفتن گروپ هنری (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید .

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازی و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و می گفت : من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت . بگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است .



بچه در صحنه (۸۴)



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هانظمه از طریق تلویزیون و جراید - یکی بی دیگری نشر میگردد . در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود . تقریبا تمام سوالات در بیامون فلم ها و زنده گی خانوادگی او میچرخید .

آواز زورنا لیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند . زوا به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است گاهی آواز جواب دادن به بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خود داری میکرد حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهش نمود تا کتبت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند . شاید به همین جهت بسوه که امت حالت واحساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد :

با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزنم بیشتر شد . زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همچنان نوازی های خود کوچک ساختند . اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم . از آنچه امت گفته است میگردم . و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدیپ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود)

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم . او مسرد عجیبی است . د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) . . . شتر و گن سنها به من گفت : ایمن چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید ؟ اگر من به جای شما زورنا لیست هامیبودم ، (اشاره به سوی امتیابې نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابې بچن میپرسیدم : تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری ، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی ؟ تنهاسروری خوب بودن همه چیز نیست .

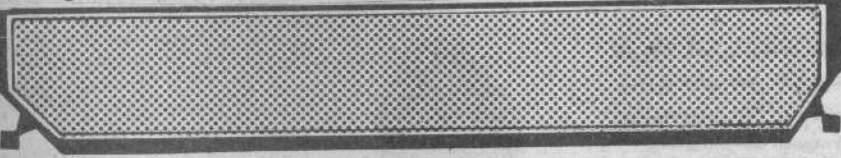
فکر کردم که امتیابې باشیدن ایمن حرف برانروخته خواهد شد . اما او خنده - می کرد و گفت : مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابې افرین گفتم .

امتیابې بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است . کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گی هنری است . این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد . بدون استثناء تمام میبودن هانقش داشتن در برابر امتیابې را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند .

امروز او شن طبع ه بر حرف و بیوقیب است . و آوازه شهرتش مرز قاره هارا در هم ریخته است

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابې بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید .

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابې گرم گرفت . هواخواهان امتیابې دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند اما از (معلمان و همکارانش) خبری نمبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنری معلمان شامل امتیابې بچن دنیس دینس و زنگها ، رمیش شراما وکل آمدند و د یگران



امتیابې بچن بانیم قرن عمرش بنوز در نقش جو زنب ۲۵ ساله روسی و حسینا نظی هر میشود.



گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنبري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهانته سترگي پټي کړي. دده وينه په مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کې بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کې تيرول. ده په کيسه ليکلو کې خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کې دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چې گراهام گرین دخورا استعداد لرونکی دی. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گڼل. ده دخپلو ليکنو به لږ کسي هغه څه چې ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چې دې ترسپېرموزاوستلې وو. دې پوايي چې:

((يوآزي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دی بللی خوداسي يو ليکوال ښم چې له کاتولیکي افکار و سره می عادت کړی وی.)) دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چې دا زما عادت شوي دي چې له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودی. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کې وزيريد. وروسته له دې چې ښوونځي او کالج يې دی ته ورسول - کورني يې دی داصحابو دخرابي له امله لندن ته واستاوه ترڅو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چې دی اروا بيزندسکو معاینه کړ او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کې يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چې دلندي ژوندی لپاره دکمو - نيست گوند غړی وو. له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼې داديتور په توگه ډنده سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کې يې واده وکړ چې يوزوی او يوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کې له خپلې ښځې څخه جلاشو. گرین خپل لومړنی دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چې دتايمز له ورځپاڼې سره يې کارکاوه او په همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چې يوازي خواپه کيان دی. په وروستيو کلوکې تاريبارا بله څپه نه هم کړې هغه داچې په وينستانو کې دعناصروویش ښځې.

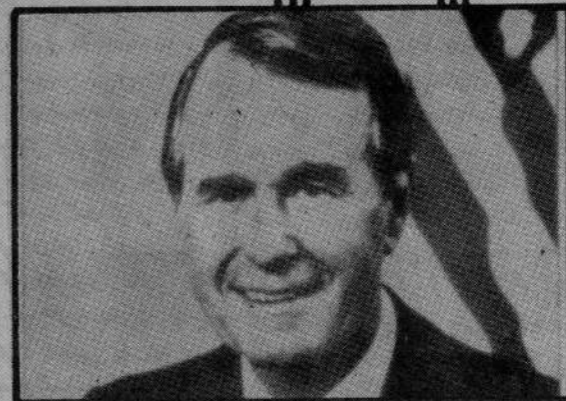
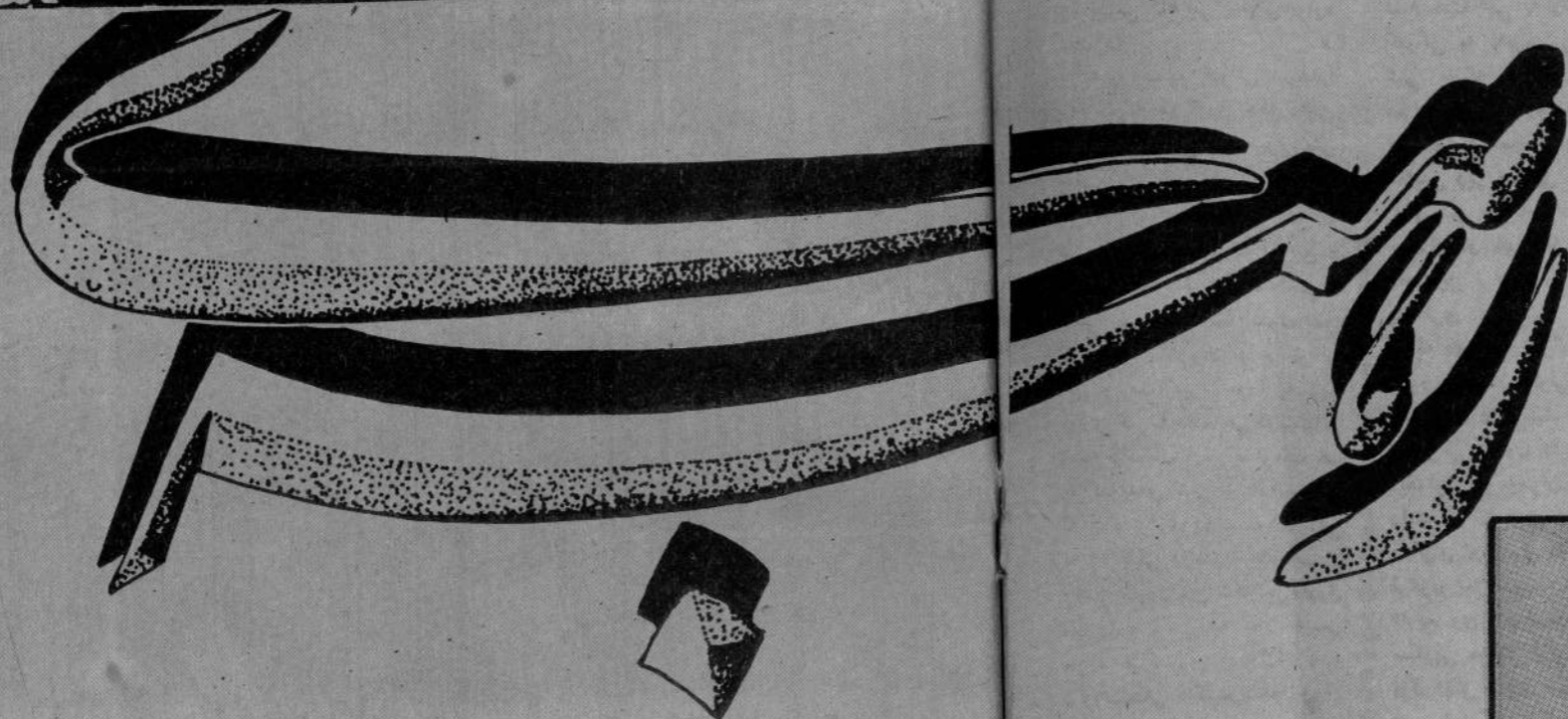
دالکولو په معتادينو کې کله چې دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږېږي اوداخپږنه ښځې چې معتاد کله الکول پس کړي دی. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپه نه داده چې دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېدای شي. ددې څپې له باره يوازي دوينسته تنه کافی نه ده بلکې دوينسته پياز هم خورا ضرور دی ځکه چې داډول معلومات ترسې په پياز کې خورا څرگندوي. ددې له باره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل کېږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له باره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبې اړيکې څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له باره، دټپې شويو مېرو (چې دپېژندلو وړ نه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبې پېژند گلوې له باره او داسې نورو ورتسه مرخوله باره کارول کېږي. او سايجل څرگندوي چې د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له باره هم دا ميتود غوره گڼل کېږي. سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولی چې دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهښي يعنې داميتود، نه شي کولی چې د انسان دسترگو رنگ وښځې دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيرل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتاد يې دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښي. کله چې د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کې داپلينا په ټاپو کې ناپليون بناپارت مرسو نودهغه نای دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې ورکړل. په ۱۹۰۰ کال کې ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل شته او داسې نظريه منځ ته راغله چې ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوی دی. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چې په وينستانو کې دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چې انسان دی په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کې د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کې زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کې د کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څېړنې دلاس انجنس د کمورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کې دفورمو کولو - جينستانو رونالد سايجل، ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنر باومگارتنر له خوا زمویل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه يادېږي ځينې مشخصات يې دادی: يو سوی ته يو ټاکلی ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کې دوينې به سيروم کې البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چې دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکې لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره مواد لاس ته راوړي پسله دی څخه به ټيوپ کې دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کې دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ کم شي نوهغوی دالبوميني مادي سره دگډېلو له باره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کې لويږي. په نتيجه کې دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږېږي او کولی شوو شمير و چې البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتېږي بلکې د هغو شمير هم ټاکلی کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کې ددې تجربې دلپراختيا او دقت له باره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کې دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کې د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول او په زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چې څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکې دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افیون يا ترياک يې دمستگنوا درملو په ډول استعمالول چې همدغه افیون په وينستانو کې

دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد.

او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد. مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگسن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در رهرو رداینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند. سیمای جنگ عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای

کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورا به مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند.

اعضای کانگرس بدون مقاومت باردیگر انتخاب شدند و در دفتر رهبری سالهای ۱۹۹۰ مانند سالهای ۱۹۷۰ اوضاع در هم و برهم احساس گردید. البته این حرفهای زشت و ناسزا نیست. ای کاش واقعاً رهبری ما نند ماشین میبود. جیمی کارتر و مایکل دو کاکیز استثنای چنین

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سبای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما اوباعین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگسن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آنرا ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. در جبهه بندینهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد. و به این ترتیب ریاست او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد اقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور که مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن و یا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

از همین گونه بود. ازجا ن- کنیدی به این طرف هیچ رئیس جمهوری توانمند یهای اداری و معجزه بی رانداشت. لیندن جانسن و ریچارد نکسن کارهای زیادی را انجام دادند، مگر بی اعتمادی آنها را عا جز ساختن با اطمینان باید گفت که در هر وقت عین رهبری موجود نبوده است. خانم مارگریت تاجر رهبر درستی برای بریتانیا نیای کبیر به خاطر این نبود که نتوانست آن را با اروپا یکجا سازد. حوادث در اتحاد شوروی بیانگران است که میخائیل

گرباچف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که ((کدام قانونی و یا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرات نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپید

تغییرات ضروری در
طرز و ایلیم نامستوانه
به روز رهنه تازه
ایجاد شود،
اما ایجاد رهبر تازه...

بقیه در صفحه ۵۱

دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپان
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کواین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانوی در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کواین بصرف بالش پارکت دهنیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام هنرمند دوست دختر او خواهر خوانده اش میهدی کوایت بداخل دهنیز منزل وی کردید و مادام کوایت (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنها را فریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه میری کوایت (کاین میست) بدل کاملاً جد بدالبسه جهت فروش آماده کردید. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود مینی ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می کردید. دست اندر کاران مود در اروپا مینی ژوب باگرمی خاص استقبال می نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش فالپ گردید. بهار سال ۱۹۶۵ بود. میری کوایت با ککسیون

جد بد دامن های مینی ژوب خوش به آمدن برانمودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با دامنهای مینی ژوب خود به گردش شهر برآمدند. مابین بادید تا این زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگرددید. بعد متوجه شدند که یک چیز غیرعادی در آنها وجود دارد. در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جداب) آنها گردیدید و از تعجب بادهان باز برای چند لحظه دگر در جای خود بی حرکت باقی ماندند. در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گذشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعلی خود رسید. کارکنان موشگاف تلویزیون عاجل از صالها خبر شدند و بدون تأمل از جریانات فیسر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امریکادر همان روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیتهای بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولده یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میدهد. اندرین کوی و پیورگاردین فرانسوی را به مثابه پیشگامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیالوون، بریت بارود، الیزابت تا پلور حتی میگردند. کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می نمودند.

در یکی از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید: بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: خواهران روحانی انگلیسای گلنبری نیویارک پیروان های جدید راه بصورت صدها در یکی از خیاطخانه های شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود خواهران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. مابین مابین در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگرددید. بعد ها متوجه گردیدید که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند. فهمیدند که این مطلب نیز باهمین آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند. آنها چاره دیگر نداشتند به جز اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی کرد. به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می نمودند تا خود را لاقری سازند. مینیوهای نواز جنس لطیف با نرم قدانی تا پلوت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دادند. مارسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیا این مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از قرصه به توب مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمر د پیار-منت گاسترو انترولوژی انستیتوت طب مسکو طریقه تفوی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (هیتوان مکروب ایسن مرض را نشان بدهم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اریگانیزم انسان در آغاز قرن

جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون برای ینکه و سایل-جانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوارهای ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فاکولته شرق شناسی انستیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این انستیتوت برای نخستین بار لسان جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواهان بهبود و توسعه مناسبات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستایش اتومی کم قدرتی را مطرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستایش در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایسن ستایش عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعراضه را تضمین می کند. ستایش، بعد از مو تاز و به کار افتاختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستایش تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتومی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را منفسی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبومی ای سی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ - ایران، صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقوی اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعال اند، گرفته میشود.

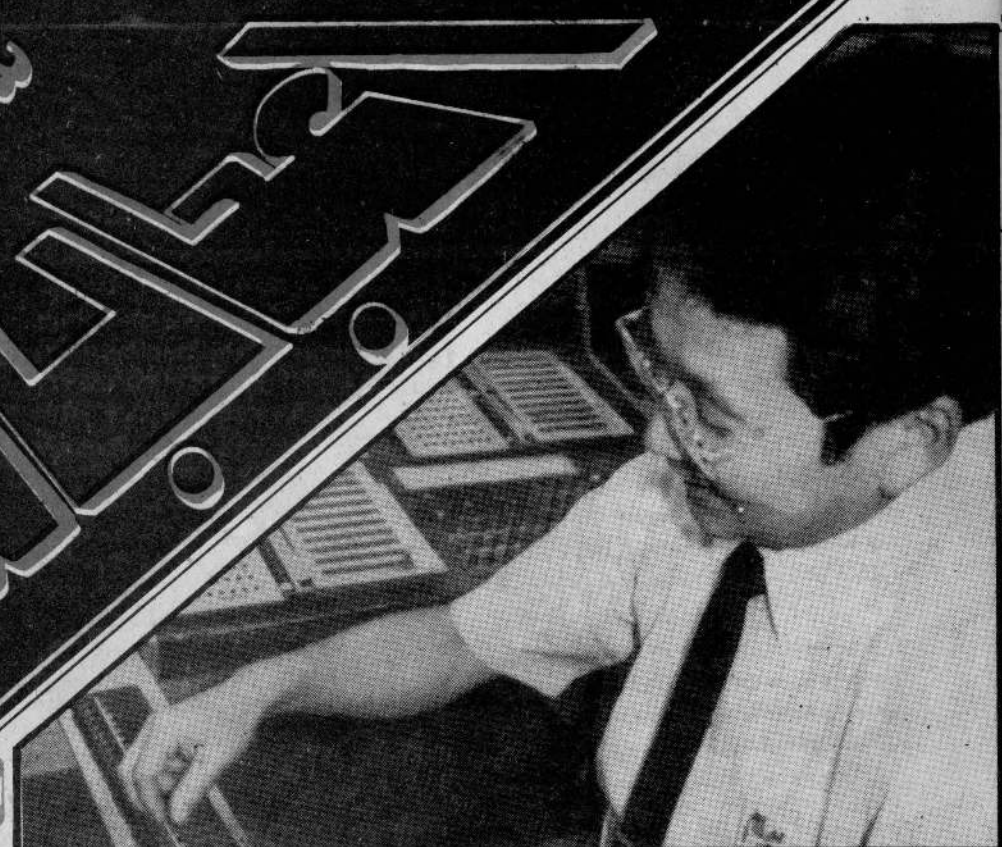
تجهیزات فضایی

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول مسیوال جهانی موسی مردمان ترک دایر شود این مسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) بر رشم - راه دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در مسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، فرانس، ایران، شریکت ورزند و موسیعی شایرا به نمایش بگذارد. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این مسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول مسیوال جهانی موسی مردمان ترک دایر شود این مسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) بر رشم - راه دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در مسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، فرانس، ایران، شریکت ورزند و موسیعی شایرا به نمایش بگذارد. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این مسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

پتر و گراد، پتر بورک یا لینگر همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر این جنبش اکنون تو ستمای می یابد. به قول خبر نگار آزاد نس نووستی تا کنون در مورد تغییر نام لیننگراد نظر واحدی وجود ندارد. بعضی ها پتر و گراد انقلابی را می - خوانند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها ها می بالا گرفت و محافلین اکتوبر در لیننگراد مدعی شدند که نام شهر شایرا دو باره به پتر بورک

سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان
با فرهنگ اما کوشش
می‌کنند
جایانی‌ها تا در جیح می‌مانند
تا البوم فرهنگی تمام
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمان‌نوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو ((تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی شدن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق و فتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. ((آیا جاپانی‌ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))
مردم بزرگ اما گوشه گیر:
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آشنیسی و بسنجاری از سیستمهای اجرایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!
واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ما محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.
می رسیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزامه به مفهوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.
یک نقش مشکل:
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود درآورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.
از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقاسای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساسا بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura) !
کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولا در ارتباط با ظاهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.
اصولا دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. ۴۵ با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.
روابط اجتماعی جاپان:
به گفته یکی از منتقدین جاپان

اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلماس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های آکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش های چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

درین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عددهای از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بپسری هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند، چقدر تحصیلات آکادمیک در رشته سینما دارند، و چقدر در طبیعتی بودن نقش های خود موفق خواهند بود، میگذایم به آینده و قضاوت ببنند ه ها و پشکار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج - الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

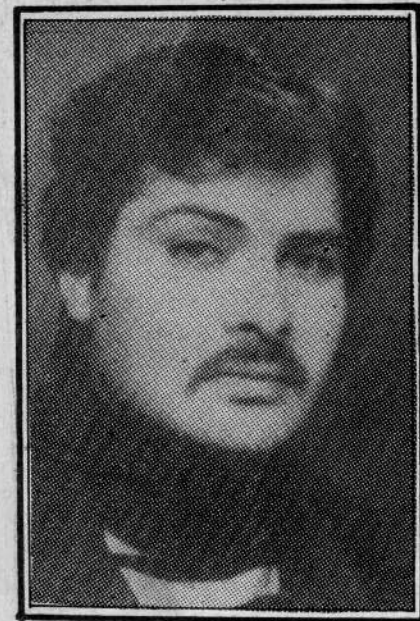
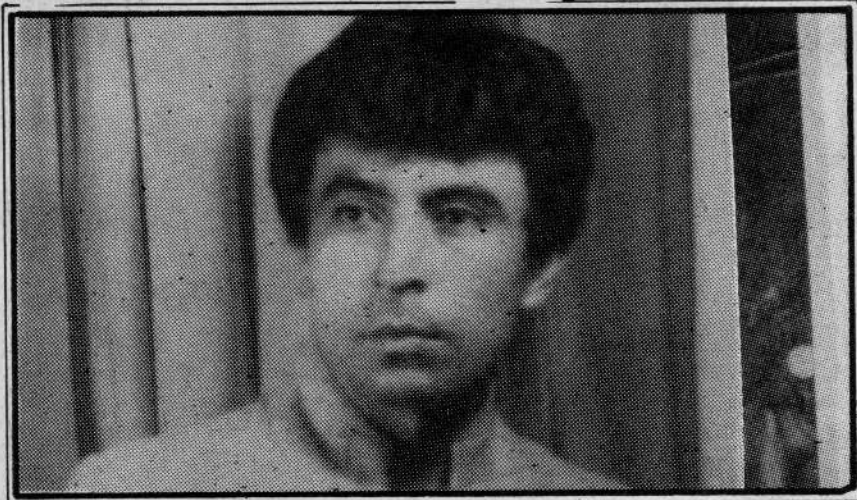


زیب الله انیل

خوشحال دی ...

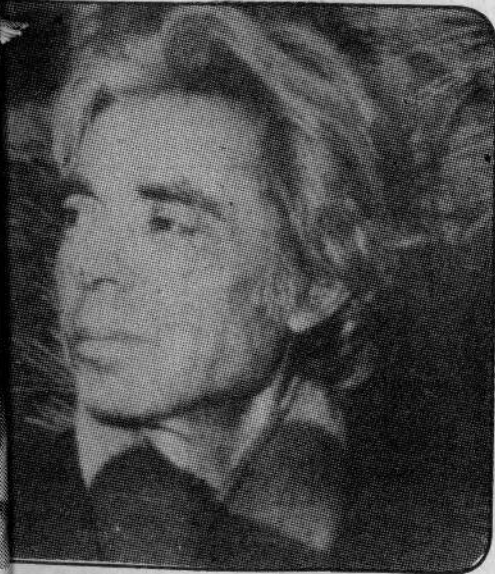
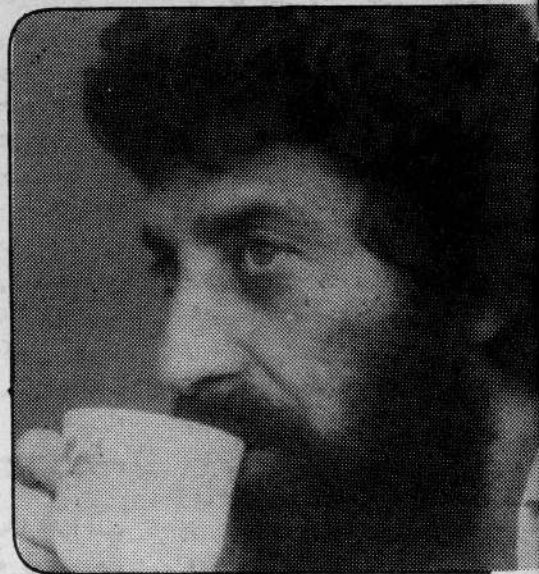
راد یوازلونین کی در تخیل له لوانیسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی دی کاله مخکی بی لویری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله رانلی اوسر به خورا زاتوراد یوی اوتلوزینون بی یار چوکی بنگاره کنه یما و خیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخمک پیوند نیسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری درسونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسته بی لویری لعل لیاره د گوند زوی به تلوزینونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسید و به حال کی دی .



سیری با آهنگسازان جدید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بود و تلوزیون ن بودیم ، اینک برای تیت اهنگ های تازه آماده کی دارد اوساهنگ جدید تیت سوار راد یونوره و تصمص تلوزیونی ساختن برا نینس دارد . وی میخواد برای عبد قربان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



سلام سنگی آتش بازی می کنند.

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشته ه مخدومه و بزه هروین تهیه کرده اند .

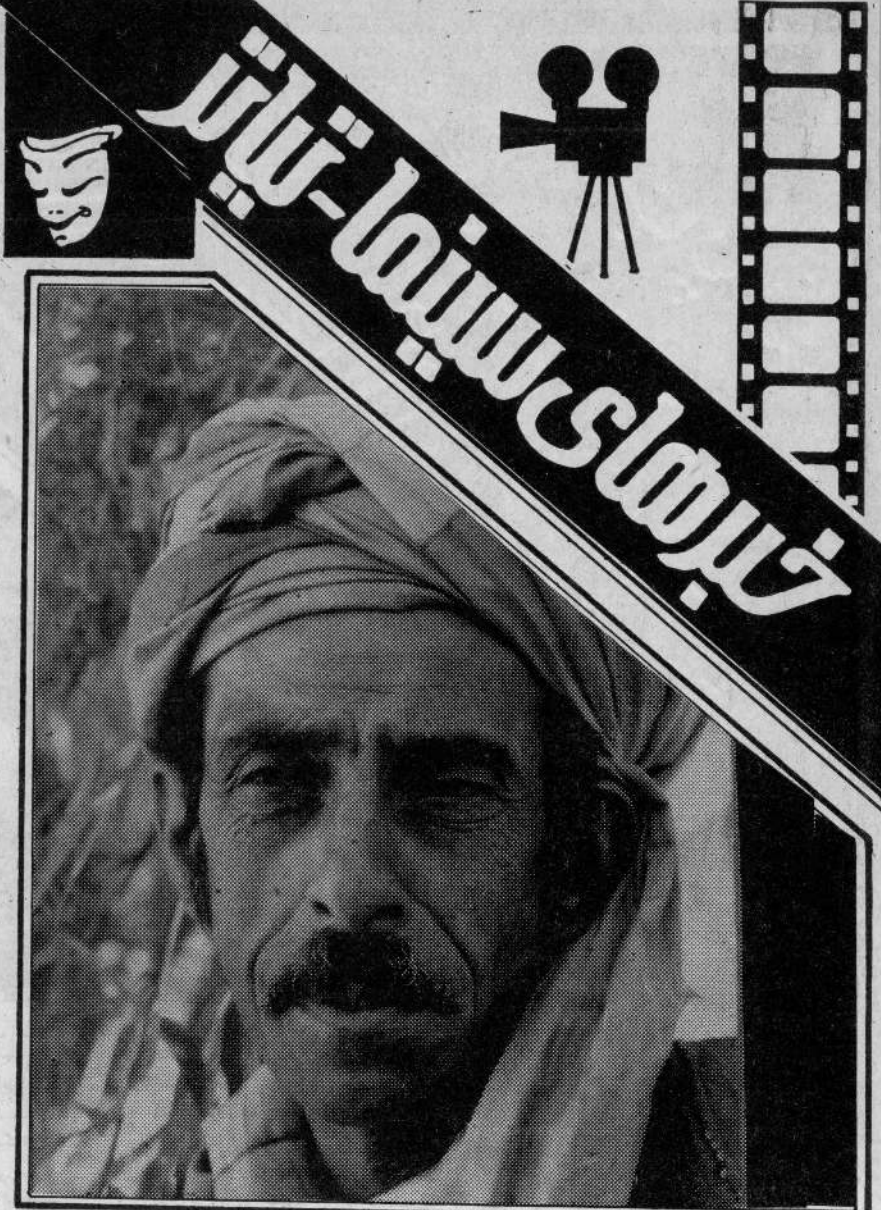
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما ه مخدومه به بزه قاچاق هروین مچرخد که ذریعه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زور و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج میابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به اخاطردیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علا فیندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزد یک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

خپرو نو څخه ستاسو په موردي کې صدق وکړی نوډاکټر به ډير ژر ستاسو دمړوند ناخواله تشخيص کړي.

د تداوی لاری چاری :

که ستاسو ناخواله د ناروغی له کبله وی لومړنی گام د تداوی په خاطر د هغو فعالیتونو خنډول دی کوم چې درد زیاتوي - ځینې وخت امکان لری د همدغو فعالیتونو خنډول په ډیر لږ وخت کې موثر واقع شی. سربیره پردی نوری لاری چار دی هم ددغه درد د له منځه وړلو په خاطر موجودی دی، چې موږ اوس ورته اشاره کوو.

د درمی پکارول

دپوی بلاستيکی سپک وزه ډېرې په واسطه چې دلاس د مړوند سره برابره وی او کولای شی مړوند وساتي دهغه درد هم له منځه ځي که ډاکټر د انصميم ونیسی نولاس په عادی حالت اویاهم تریڅلسو درجوژاوي ددوو اوډریو اونیو په شاوخوا کې په همدغه ډېره کې ساتي.

ځینې ډاکټران ددې همیشنی استفادی ته ترجیح ورکوي ځینې نور توصیه کوي خو یوازی دشبې له خوا ورڅخه استفاده وشي.

- دکورټیزون (دسترونید) تطبیقول :

دکورټیزون په ډول دپوه دارو تطبیق کول دمړوند په اوږدو کې لیدنی وړ خو محدودی نتیجی له ځانه سره لری.

د کورټیزون په ضد غیسو استروئیدی دارو :

دغه ډول داروگان چې سپرین اودیپوروفن هم دهغو له ډلې څخه دی په ځینې کسانو کې کولای شی التهاب او پرسیدنه دومره لږه کړی چې درد له منځه یوسي.

جراحی :

دجراحی عمل - د مړوند د وژی د جلا کولو په اثر مړوند هډوکي او وژی نور په منځنی عصب فشار نه راوړي پاتې په (۷۴) څرک

ډاکټر بنايي دڅخه وغواړي چې خپله څنگه دمیز په سر کېږدی به داسی حال کې چې مټ اولاس موسم او عمو دی نیولی وی، خپل مړوند د پوی دقیقې په شاوخوا کې کوزونیسې که دغه حالت ستاسو د مړوند د درد سبب شونو معنو مپړي چې په دغه ناخواله اخته یاست.

۲- د کانیل نښه :

ډاکټر بنايی ډیر ورو ستاسو دمړوند په منځنی عصب ضربه ووي، که دغه ورو ضربه ستاسو په گوتو کې سوزیدنه رامنځته کړه علت یې کیدای شی دمړوند ناخواله وی.

۳- دالکتروډیاگنوز ازمايښت :

د دیاگنوز په ازمايښتونو کې د بریښنا له جریان نه د ناروغی دوروستنی تشخيص لپاره زیاتي گتوري دی د عصبی لپړدونی سرعت مطالسی، د الکتریکي تحریکونو د لپړدولو د پاره د عصب قابلیت معلوموي.

ددغو ازمايښتونو سرته



بلاستيکی سپکه وږه - دمړوند د ناخوالو لومړنی درمان رسول بنايی لږ نا آرامی ډډه برخه کړی څوکه یوله د غسو

په ځینو وختونو کې په وژه کې دپوه کسیت شته وایي یو بدوډی یا پوه پرسیدنه لکه روماتیزمی پرسیدنه دمړوند د کانل په منځنی عصب فشار راوړی دمړوند، ناخواله که هم په نورو دلیلونو لکه دتروئید لږکارکول، دشکر ناروغی ماتیدنه، مکروب یا ډاکټرومگالی په نامه پوه بله نادره ناروغی هم دپوهی مپو فیض هم ځان ښکاره کړي، اما اصلی علت یې په ورځینو فعالیتونو کې مړوند کوزنیول دزیات وخت لپاره دی، هغه کارونه چې کیدای شی دغه ناروغی رامنځته کړي تکراری کارونه دی، ددغو کارونو له ډلې څخه، لیکل، تایپ کول، انځورگری، فوټر-چلول دمالیاری د وسایلو څخه استفاده (بیل وټول کالی مینځل) پیانو غږول، او بیل او گیتارل (دی).

په مړوند بیدیدل داسی چې مړوند کوزنیاتي شی هم ددغی ناخوالی دمنځته راتگ باعث گرځي، ډیری ښځې د حاملگی په دوران اویاهم د حاملگی ضد نابلیتونو د استفادی په وخت په دغه ناخواله اخته کېږي.

تشخيص :

که مړوند په ناخواله اخته یاست پوه یادوه نښې یسا ازمايښتونه بنايی به تشخيص کی درسره مرسته وکړي.

۱- د تاسو د ډول ناخوالی لری بنايی ځینې کارونه لکه، دشبې له خوا دلاسونو غږول له کت څخه، دلاسونو موبیل او خنډول اویاهم په لاسونو د تودو اوسرو اویو تویول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

تیریری تر فشار لاندی راځي، منځنی عصب حواس انتقالوی او دغی گوتی ځینې حرکتونه کنترولوی په دغه عصب باندي فشار امکان لری د لاسو نسو دستنی، ستنی کیدلو، گرځتی، سوزیدنی یادرد سبب وگرځتی په زیو هوارو کې دمړوند ناخواله په غیې گوتی د شهادت پر گوتی، منځنی او د څلورمی گوتی په نیمايی اثر واچوی. سوزیدنه، درد یا گرځتی کولای شی ځینې وخت پورته خواته هم وځغی اونیې حتی اوږی ته هم ورسیري.

دغه ناخواله اخته کسان زیاتره وایي چې ددوی ناخواله دشبې اوسپار له خوا زیاته ده اوځینې وخت دعضلاتو دضعف یا ستیدو او وچیدو هم اخته کېږي.

که تاسو دا ډول ناخوالی لری بنايی ځینې کارونه لکه، دشبې له خوا دلاسونو غږول له کت څخه، دلاسونو موبیل او خنډول اویاهم په لاسونو د تودو اوسرو اویو تویول په موقت ډول ورسره مرسته وکړي.

ددغه ناخوالی عمل څه نیی دی؟

دمړوند په ناخواله کې د لاس د منځنی عصب هغه ټکی چې د ننوتو په وخت کې د هډوکي اودمړوند له مفصل څخه جوړشوی



د هډوکي او منځنی عصب د مړوند شوی کله چې فایبري تارونه راوړی د مړوند ناخوالو د پېچنی اوسوزنی سره بوځای په لاس او گوتو یې منځ ته راځي.

نو څخه اوسی چې دمړوند له رنځ څخه ناآرامه دی. ښځې دوه ترېښه ځله ترنارینه زیات په دغه ناخواله چې زیاتره په ښی لاس (هغه لاس چې ډیر ورباندی کار کېږي) او د څلوېښتو نه تر شپیتو کالو عمر کې منځ ته راځي، اخته دی. دغه ناروغی په استثنای حالاتو کې کیدای شی د عصبی او عضلاتی هیښو ضایعاتو دمنځ ته راتگ باعث وگرځي اما که نښې نښانې یې ډیری سختې هم وی د بیخي ښه کیدو امکان یې ډیر زیات دی!

ددغی ناخوالی پیل په Carpal tunnel Syndrome (C.T.S)

شهرت لری او بنايی پوه یا دواړه لاسونه له بې حسی او کرځتی ایپا سوزیدنی سره یو ځای وی، امدوخ ت به تیریدو سره امکان لری درد هم رامنځ ته شی او اخته ناروغ ونشسی کولای مناده کارونه چې په گوتو اولاسو اجرا کېږي، سرته ورسوی، اوبه پای کې امکان لری د ډرکیا د لاسو سوزیدنه ناروغ دشبې له خوږه هم باځوی.

که تاسو په دغه ناروغی اخته یاست بنايی یوله هغو زرهاو

ناخوالو سبب شی. ښځې دوه ترېښه ځله تر نارینه زیات په دغه ناخواله چې زیاتره په ښی لاس کې وی اود څلوېښتو کلو عمر وروسته منځ ته راځي.

تکراری کارونه لکه لیکل، تایپ کول، انځورگری، موټر چلول، دمالیاری دوسایلو نه استفاده، دکالو مینځل د پیانو غږول، او بیل، گنډل او دستنو گنډل کیدای شی دمړوند د

صالح

قوم نمود گوش از بند حسايش بریستند دل در حجات نخوت و کبر داشتند و چشم از مشاهده آثار صدق و حق فرو پوشیدند. نبوت صالح را انکار کردند و دعوتش را استهزا نمودند و گفتند: این دعوت از حق دور و از راستی منحرف است آنگاه بسر زنش و ملامتش بر داخند. و چنان دعوتی را از عقل صائب و روانی نایب او بید شمرند و گفتند: بیش از این آثار خیر و صلاح در سیمای بدید بود. و ما تاسر از ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم که پروردگار جهانیا نیست. گروهی از خرد مندان و بی غرضان با او گرویدند و دعوتش را پذیرفتند ولی سران قوم کبر ورزیدند و بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند: ای صالح! همانا که توازن فکر و انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده. یا سحری در باره ات کارگر افتاده. از این رو نسنجیده سخن میگوی

بخشد؟ همانا که شما جز مردمی مغتری نیستید. حاران و سر کشان چون دیدند که صالح در آئین خود راسخ و بیسک حق خود متمسک است ترسیدند که اتباع و اعوانش آتیوه شوند. و برای ایشان بسیار دشوار بود که صالح بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و راهنمایی قوم نایل شود. و خلق از خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بعباب صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

ناقه صالح مدتی بجا مشغول بود و یکرور به آبخشور میرفت و رو ذ دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم را بصالح متوجه ساخت زیرا از این راه صدق رسالتش را دریافتند و بحقانیت دعوتش یقین کردند. این ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا بو حشت انداخت و بر ریاست و بولت خود وحشتزده ساخت. پس به مستضعفین قوم که نور ایشان در شستستان دلپایشان تافت و خاطرشان را بعباب صالح متوجه ساخته بودند گفتند: آیا شما صالح را فرستاده پروردگار میدانید؟

مرحله خطرناک گامی بیش مینهند. از دست شدت بیم و هراس گسام و ابش میگشیدند. تا سر انعام یغنی و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل شدند و بیادامت که زن را با چون خواهشی کند مردان را ای ب آو دن خواهشش سر و جان میبازند. عاشقان دلده که بامید نگاه هم ناله و آهی داشتند منظره ای بهت انگیز و حیرت آور دیدند! از یک طرف ((مصدق بن مبرج)) دیده که معشوقه او ((مصدق بن یختی مهابا)) که دوشیزه ای صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود اکنون خویش را برابر او عرضه میکند. و از طرفی ((قدار بن سالم)) مشاهده کرد که ((عنیزه دختر غنیم)) که بیز زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه خود میخواند و یکی از دختران ماه طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد و تنها تقاضای آن عروسان زریسا اینست که این شتر را که خیا لشان را ناراحت میدارد و نوبت آب را از اشتراک قوم باز میگیرد و چهار پایان قبیله دارم میدهد. بی کنند. جوانان عشق از ایسن فرصت استفاده کردند و آتش غریزه جفت جویی در دلپایان شعله کشید و شور عشق نیرو هاشان را مضاعف ساخت. و جرات و جسارت تشان را بیفزود. تا در مقام تهیه وسایل کار بصالح مخزونی یا بنفوعان و انصارش برآمدند و هفت تن دیگر نیز از جوانان قبیله به ایشان بیوستند. و در وقت وساعت معین در کمین ناقه صالح نشستند تا چون از آبخشور باز آمد ((مصدق)) از کینگاه تیری بنشان ساق پایش زها کرد که اسخخوان زار در هم شکست. شتر بر زمین افتاد پایش تیره بر سینه اش فرو رفت و آن را بکشت بدینگونه ناقه صالح وای کردند و از فرمان پروردگار شان رخ بر تافتند و گفتند: ای صالح، اگر راست میگوی و از بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی ما بیاور!

صالح گفت: من شما را از آزار ناقه بر حذر ساختم ولی شما دست نگاه بیالودید. و بر جرات و جسارت خود افزودید. اکنون سه روز در خانه های تان بمانید تا پس از آن عذاب بر شما در آید و در جنگال عذاب گرفتار شوید. این وعده ای است که دروغ در آن متصور نیست.

بقیه در صفحه ۱۳

ز قرآن بسیار است راه صواب

گفتند: آری ما برسالتش ایمان داریم. پس ایشان کفر خود را اعلام کردند و از سر معاوضه گفتند: ما آنچه شما بآن ایمان آورده اید کافریم. یکرور ناقه صالح که بیکری سبتر و شکلی مخصوص داشت چهار پایان قوم دارم داده و شترانشان را ترسانند بود. از اینجهت وجود آن شتر را که گامی هنگام احتیاج بسای از استفاده باز شان میبخت تا پسند داشتند. و بر آن خشم گرفتند. و از طرفی چون وجود آن شتر حجتی آشکار بر صحت دعوی صالح بود و توجه قوم را باو روز افزون میساخت. اندیشه شدند که ما را ازین راه، مومنین بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو باوجود سابقه تهدید و انذار صالح بر بی گردن گشتن شتر تصمیم گرفتند. ولی باز در اجرای آن تصمیم دچار تردید شدند و بر جان خود ترسیدند و از فکر نزول ناپ و وحشتزده شدند و همچنان روزگاری بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس معجز و نشانی طلبیدند. صالح شتری را بر انگیخت گفت: آیت و علامت صدق دعوی من این شتر است که یکرور آب میاشامد و روز دیگر آبخشور را بسرای شما میگذرد. پس او را در استفاده از آب و مرتع آزاد گذارید. صالح از طرفی دید که جاه طلبان و متکبران قوم بر کفر خود اصرار دارند و در پیروی باطل یا فشاری میکنند و از طرفی این نکته را هم در نظر داشت که منکر از ظهور حجت خصم خود بریشان میشود و از آشکار شدن برهان او بیسناک میگردد. بلکه کینه نهانش از قیام شاهد و فوت برهان بجیش میآید. پس ترسید که میباید منکران بکشتن آن شتر بر خیزند. از اینرو ایشان را از قیام با آن کار بر حذر ساخت و گفت: بیاد دست با زردن آن ناقه بگشایید که اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما نازل خواهد شد.

ای قومی! چرا بدین شکر ایستادید

شب دیجور حوادث از نور عقلت روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه روایت از کار های فرو بسته خود گره بگشاییم ولی افسوس که آرزو های مانقش بر آب شد. و تو هدیرن گفتن را آغاز کردی و شیوه ای ناپسند پیش گرفتی. این چه آئین است که ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش خدایان پدرانمان منع میکنی. و صورتکه ما با این عقیده بار آمده و با این کیش بزرگ شده ایم ما در کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم و بسختن اطمینان نداریم و بصدق مدعایت و افاق نیستیم و هرگز راه و رسم نیاکان خود را بسوی تیر ترک نخواهیم کرد. صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش را در میان ایشان اعلام فرمود. و نعمتهای خدارا با ایشان یلا آوری نمود. و از خشم و انتقام الهی بیشان داد. و برای دفع هرگونه شبهه ای که بخاطر شان آید گفت: من از دعوت خود نفی نمیجویم. و غیبتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی. نه از جهت نسب بر ما برتری و نه از جهت حسب از ما فرونی و نه از جا و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما کسانی هستند که از تو، به پیغمبری شایسته تر و بر رسالت سزوار ترند و تنها چیزی که ترا با این راه داشته جاه طلبی و مقام پرستی توانست! قوم با این منطق ضعیف و بیان سخیف میخواستند صالح را از دین خود باز دارند و از دعوت خسو پیش منصرف سازند. و با او چنین وانمود کردند که اگر از او پیروی کنننن راه راست منحرف خواهند شد. صالح از بهتانشان رخ بنافست و بسختن بیسوده ایشان اعتناء نکرد گفت: ای قوم! هرگاه من با آنکه از جانب پروردگار خود حجتی آشکار دارم و از رحمت او برخوردارم راه و رسم شما را پیش گیرم و با آئین شما بگردم پروردگار خود را عصیان کنم. پس کلام کس مرا از عذاب او باز میدارد یا از عقابش امان می

خدای تعالی صالح را که از جهت نسب برگزیده و از جهت علم و عقل برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد تا قوم را به عبادت خدا و توحید او فرا خواند. و ایشان خاطر نشان ساخت که خدای یکتاست که ایشان را از خاک آفریده و آن سر زمین را بنیرویشان آباد ساخته و آنرا بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای ظاهری و باطنی بخشیده است. سپس قوم را از پرستش بشما منع کرد. و خاطر نشان ساخت که آن بشما مالک و قاندر بر هیچگونه نفع و ضرری نیستند و در برابر مشیت الهی کاری از آنها ساخته نیست. صالح خویشاوندی خود را با قوم تذکر داد و گفت: شما همه از قوم من و از ابناء عشیره من ایشواز اینجهت من خیر شما را میخواهم و نیست سویی در باره شما ندارم. پس قوم را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش توبه کنید. زیرا خدایه تاقسان و خواننده گانش نزدیکست و دعایشان را اجابت میکند و توبه ایشان را میبذرد. صالح با کمال مهربانی و لطف قوم را بر اینگونه دعوت میکرد. و لسی

سره لاس
اوگريوان
دی

تشت اولیوالی

زموڼر
فرهنگی
محیطیو
ډول



خومره گټه اخېستی شی
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی
پنځمې شپې دي . په دغه معتبر سند
کې چې له دوستیو مراخلو وروسته په خپل اعتبار
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي
شتمنیو ټولې خواړی یزیدل کېږي او هم
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوری لیکوال دي ، چې پښتانه گوران
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره
اشنادي .
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه
خپاره کړي دي .
- سینده څه سینده بهنزه د لاندو
کيسو مجموعه .
- شپې د لندو کيسو مجموعه .
- خيواد پي يادونيسې د تحقيقي مقالو مجموعه
- په خانانامه کې د پانيزد روښان عرفانسی
اوفلسفې څيړه د نوي تحقيقي اثر ، موزين
د فرهنگي نړيوالې لښري په اړوند اوده هیواد
پښتو ادب بياترونه خاصه توگه پښتو
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې
دادي څيړنيزي .
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې
د فرهنگي لښري لاس ته راوړنې لپاره نوښتونه وکړي
هغه څه چې د فرهنگي لښري د اعلام سره
اړه لري پیل، او زموږ د هیواد فرهنگي حالت
په څه دي . دغه دوه مفروضه سره توپیر
لري په دي مانا چې فرهنگي لښري د پښتو
د نړيوال سازمان له خوا په نړيواله سطحه
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی
دري کاله تیريزي چې خوږه نوي پیل کسري
چې په دي باب پيلېځ او توضيحات ورکړي .
لښري د سويډن له پاره هم اعلان شوي و .
د منگوليا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم
خود وروسته پاتې هیواد ونود فرهنگي تپولنو
اوسمافلو پوري اړه لري چې څومره کولسی
شی د دغه ډول ضابطونو څخه د کسان
او خپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په گټه



باید فرهنگي مسایلو
لسره جنگي، خشن او
د غضب له مخې چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم
لاري چاري نېودل کېږي .
له دي چې تیرنود افغانستان د فرهنگي
حالت اود راتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنوسو
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي
توگه د هیواد د روان ټولنيز - سياسي حالت
پوري اړه لري . سوال په دي کې دي چې
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر
زموږ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی
موادو د نړوځو څخه په تردی ، پورتنیو
حالت لري . سره له دي چې زياتی هڅی

روای دي زيات کويښونه کېږي . خوبه
مجموع کې (جنگي حالت) زموږ په تن اروان
کې د ويره زوږی رښی اغېلولی دي چې
موږ ښی روحا عاجزه کړي پیاوړتيا و نه کړي
پودېل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، پو
دېل د خبري اوريد و زغمه نه لرو ، يوله بله
د پوښتنی زغم نه لرو ، په يوه ډول غچ اخېستو
پوخت پو . د اهيڅکله فرهنگي حالت نه
دي .

زموږ اوسنی فرهنگي حالت له دي امله
هم وچار او گوډو دي چې په دي خوښيو
کلونوکې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ
اوتاريخ ته مریاید مراجعه کړي وای .
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه
نسی توگه دغه ډول فرهنگي پردیوالی
زغلی شی خو زموږ له پاره د اثارو نسخه وړه
موږ په خپل تاریخ او فرهنگي ارزښتونوکې
پوداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر
کولو اړی . خو زموږ له سره وروته متوجه شوي
پودا بهیو باید پري نه نېودل شی . باید
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او د
غضب له مخې چلنده ونشي .

له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایند
د فرهنگ په نیم ارزایی نه شی ، باید د سطحی
گروښ لمخای دقت ، تاامل او پوره افندو فکر
ونیسې . (باید د خومړیو اړولمل وگوهرا
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه
وښوینل هماغه لیکي . چاپري او خبریو پښ
باید مسولانه چلند وشی .

د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکوم
حد پیل کوي . دوام کوي . اودولتی فرهنگي
مؤسسات اود هغو مسولین څه ډول فکر
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي
پرځوړد کوي اوک جنگی - له اوسنی څومړي
څخه د راتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب
نه ، بکلی بی مورد وڅوښی و . ځکه په
کم ستیو چې موږ ولاړ یو هغه خوږی او
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .

- نن . د پرخلك په دي نظر دي چې زموږ
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کوم
پدېده موجود دده . هرڅه . څه لیکل

د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامینځ
په کیدلو لوسره ، نقد ته د پېښرتیا وپرمختګ
لاړه اواره شوه شعر اود استان په برخه کې ولی
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو
مثلا ، یوشمیر بیادري نقادان وچې هغوي
د شعر په برخه کې دکلیشه بی . شمار ډوله
بی مضمونه بی محتوي اثارو باندې خپل
نقدونه ولکلی . همدانسان د داستان په



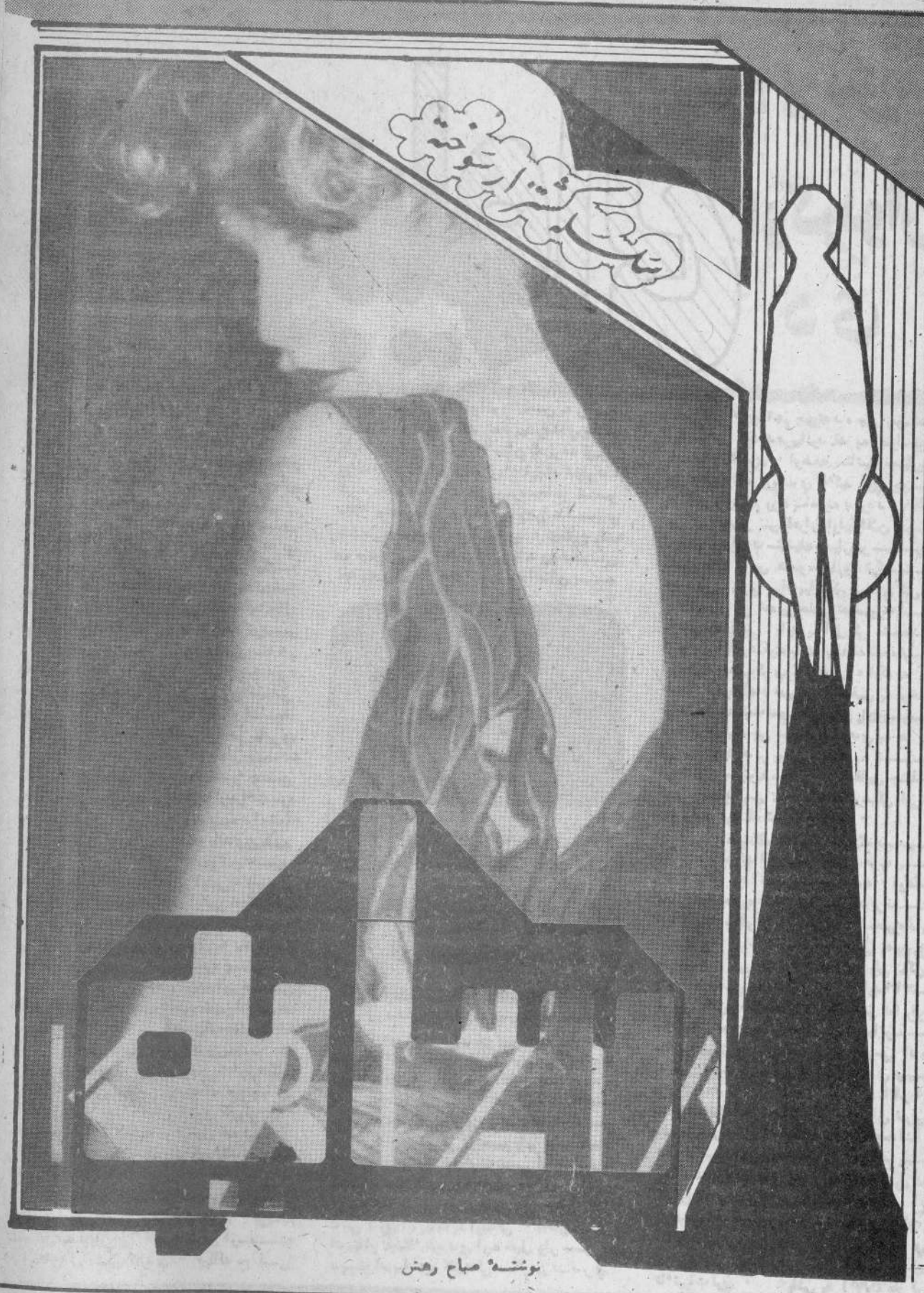
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوری لیکوال دی

برخه کې د پښتو ادب لښري د ډول اثارو
باندې چې د داستان نیم وړیاندې ایښود
شوي و . د پښتو زده خپاره شول خود نقدونه
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . پښتو
د دي پرمخای چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په
سره سینه باندې واوړي او همان ته متوجه
شی اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسی اود اکتسر-
لمبلونه موږ په پوښتیا لولکې لیدلی دي .
ترکومهای پوري چې پوهنيز ورسوزن او
ناسی دري ادبیات په اوله کې . د فارسی
ادبیاتو نه هغه تړه دي اوه خپل وار سره
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - دري

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموږ
اوتاسو نښی نقد د پښتو ادب په اصولو
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیکه معیارونه
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموږ
په نقد وړی کې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه
چې گوند زموږ نښی شاعران اولیکوالان هېڅ
اویاهم د پښتو د ستاتیکه معیارونو سره
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکوم
حده پوري زموږ پراډ بياتونکی پرمخای گټی ؟
- داسوال لږ څه پوښتنی ته ضرورت لري
په دي مانا چې باید په اول کې مشخصه
کړ وچې ایا فرهنگونه باید یوله بله بڼه مثبت
ارزښتونه جذب کړي ، یاخلی نه اړکه نه ؟
طبعاً د فرهنگ د پښتو نښی اوتحقیق په برخه
کې داپوښتنه ثبت دي . په دي مانا چې
هغه فرهنگونه چې درشد اودوي په حال
کې دي باید د نړيوالې فرهنگ نه بڼه
اودپښتو ارزښتونونه مسائل . اوحقایق جذب
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه
نغور پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موږ هېڅکله د نړيوال فرهنگ د پښتو
نه کوښه پاته کیدلای نشو . نن د غرب په
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه
اود شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره
جوړته ده . (موږ شرقیان یوه ډول نه پوهول
سره له دي چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اثاره
پدې پوري ناگړه ده په دي شکل موږ د ایران
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه
متاثره کېږو . سره له دي چې فارسی ادبیات
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پښتو
موتو . د مثال په توگه (د گوتی) اثار او
په خاصه توگه دده بختاروکی (د یوان شرقی)
دغه مشخص تائید له همان سره لري همدانسان
دغه تائید د غرب په فلسفې اثارو کې هم په
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې
نن روځ په سرعت سره په یوه بله باندې خپل
تائیدات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندان زننها گرفتیم او را دعوت به مهاجرتی کردم و با همان خا موشی بیانند کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر نادیه را پیدا کردی ام میخواهد با نادیه ببیند ، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتم که در چشمهای ملولش برق شادی بدرخشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم ، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند . من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر نادیه او را دلشاد میسازد ، بی اختیار نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسته دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((بسه)) (نوروز)) اجازه بنشین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با یک خانم شاد نزد ساله که همسایه خود همزنی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله نادیه داخل شده ، مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد ، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته: صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمان او در انگشتان به هم گره خورده نادیه که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میخواست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کودکی نادیه خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد . صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتابخانه در باب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کودکی را همچونایسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی)) اقلاد دخترت را خو ...)) و از دهان نادیه پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفت ، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاههایش ساخت بود ، انگار از نگاههای همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نوروز مرد پنجاه ساله و نادیه یک زن با نزد ساله بود . اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کودکی را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش نادیه داد ، نادیه چون نومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفاف از اشک پر کرد متوجه اشک با گرچه اش عجیب گفتم ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چندی بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لذت نگاهش به تارهای ریش نوروز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش ، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های نادیه به چشمهای به و حشمت افتاده نوروز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه دروغین به خودش امکان یک دعوا را بدهد اما نشد نادیه به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بنشین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که حاضر به طلاق است؟ نوروز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای نادیه راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سرگذشت نادیه دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیایم . گفتم ، نادیه جان باز آمدم که سرگذشتت را بشنوم ، گفتن سرگذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سرگذشتت؟ مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافته و با آنده گی تا مل گفتم از آنوقتها که عروسی کردی ، و او چنین گل قصه را شگفتانند . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرت از من بسود و پدر و مادرم دروغ می زدند ، گی داشتند را ستمی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر -

تمند ن در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشو ند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها یشرد یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تلو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود . من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نوروز در آمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود ، چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نوروز در اولین روزهای هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حاکیانه می قایم کرد . تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهمیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سوزاند به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد ، او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تباهی چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاههایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیاندم . شنیدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شد ، ام از زنده گی پیدا شد ند خودم را در کتاب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتیم . نوروز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بویکمتر لبخند بر لب میداشت و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او یک غافل بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لبت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لبت و کوب من عادت تش شده . بقیه در صفحه (۷۵)

چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لالکد محکم می‌هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شمارد نام خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعی را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما همدار در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بوی خاکسترش را پشت کتف کتده بود و بعد بچه اش را بغل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !

بعد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جمیع را روی آن قرار داده بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه ای را باز کرد و به شال عروسیش را کشیده بود . شال بوی ماده شد و کهنه می‌داد . شال عروسی خودش بود . شال را روی جسد خون آلود انداخته بود . گمانش را خراب کرده بود و بعد جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خربطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک و قهرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و آرزو را روی قبر می‌پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کرد . هر پند گان راه می‌مانسی آرزو فراموشی .

آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمسن بودند .
 یکن دکان اینجا و آنجا باز بود . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند . به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند . همه ارضها بسته بودند . همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند . پشت در بازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم . با احتیاط قدم گذاشتم غادم شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌بود . می‌خواستم زود تر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مراد می‌بود . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خربطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم . هر گامی سوزان می‌نوروز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

ات از ترس منحنی شده اند . پشت در بازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم . با احتیاط قدم گذاشتم غادم شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم . سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قبر است و در آن قبر کشته می‌بود . می‌خواستم زود تر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مراد می‌بود . با احتیاط شروع به دویدن کردم . یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خربطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قرا می‌موش کردم . هر گامی سوزان می‌نوروز تابستان را قرا می‌موش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

پسرش را برد و ش کشته ام و شت درش برد . ام گفته ام :
 - بچه ات ...
 پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک بار آرزو همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و گشت :
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه خان ...
 جمله قهراناتهام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان می‌خورند . می‌گریست .
 همانطور که با احساس تقصیر عظیمی سرش می‌دیدم زهر لب گفتم :

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولند و سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همسوزده اعشاره شش میلیون سربازانش سنخ هسه میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون جاپانی هسه صد هزار سرباز امریکایی ه د و صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی ه در کوره های آد سوزی هیتلر روزانه دوازده هزار یهودی نابود می‌شدند . تخته پر شد . معلم تاریخ ما با آواز زهرش پرسید :
 - نوشتید . ؟
 همانطور که اعداد را در کتابچه ام می‌نوشتیم و آنها را زهر لبم زمزمه می‌کردم . یک پارسم به دوران افتاد . حالت تهوع برایم دست داد . قلم را گذاشتم و اعداد

کول کوچکش به جستجوی چیزی پرداخت که نجات .
 معلم تاریخ ما از ((از موضوع خارج شدن)) و از ((مزاحمت خلق کردن)) به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد دوازده آن خارج نشود .
 نهدانم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته ه در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته ه و در نابود کردن آن همه یهودی با هیئت اسر خدمت بوده است .
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاه کوتاهش ه ه دستکول کوچکش به ناخنهای

کشته ها زهر زمین اند به خاطر کشته ها ه معلم تاریخ تشاهیر را به رسم زد و فرهاد کشید :
 - از موضوع خارج شدن مزاحمت مزاحمت
 ولند ترهانگ کشید :
 - بهرین پروا !
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را تکیه می‌کردم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطاری پشت دیگر نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با این تفارسی به یاد می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به یاد می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به یاد می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان ما این تفارسی به یاد می‌کردند .

آواز زن همسایه به خودم آورد :
 با بچه ام پنجاه نفر بودند
 به نظرم آمد که مرا سرزنش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سب سرزنش .
 شرمزده پرسیدم :

- کجا می‌روید ؟ در این گرمی آدم می‌سوزد .
 با نگاهش به غسل آب و خربطه آرزو اشاره کرد و تکیه می‌کرد :
 - قهرستان !
 نهدانم چرا از این باخسش شرمیدم .
 از کارم تهر شد . ساعت را دیدم دوازده و نیم . بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایم فرو رفته بود . پشتش خمیده ه بود . با چادر سفید و لباس سیاه هشت به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند ه بود . به نظرم آمد که غسل آب و خربطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سنی خانه نمی‌کشاند .
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم . متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

طلیهای آب خربطه های آرزو

زهر کبوتران سپید

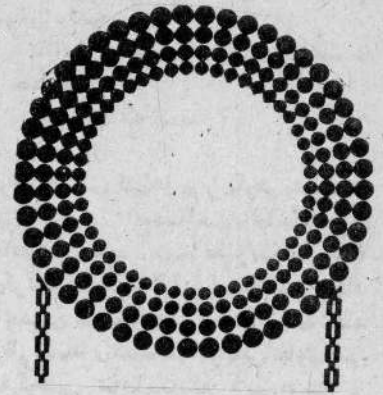
نوشته سیمون زریاب

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند هه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صنف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر پر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر پر شد . همه جهان از آدم های بی سر پر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فرهاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام ه ساکت از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکند . مثل همیشه در دست

سرش بهم نگاه کردم .
 از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته می‌سازد و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که پلصد از همه بلند گوهای سراسر جهان بلند می‌شود .
 - از موضوع خارج نشوید ! (مزاحمت - خلق نکند)
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهر زمین رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر سویم دید و گفت :
 - باز چی گپ است ؟ این چه طور نوشتن است ؟ با آواز لرزان جواب دادم :

زهر ششم حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند هه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک بلیه به نظرم آمد که صنف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر پر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر پر شد . همه جهان از آدم های بی سر پر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهر و خشنی صدا کرد :
 - توالی نداری ؟
 به خود فرهاد زدم :
 - این همه خون کجا رفت ؟ این همه کشته کجا شدند ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام ه ساکت از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکند . مثل همیشه در دست

نهدانم چرا هر وقت زن همسایه را می‌دیدم نوحی احساس تقصیر بهم دست می‌داد مثل اینکه من جسد پسرش را برد و ش گرفته باشم و شت درش برده باشم که :
 - بچه ات ...
 هر وقت می‌دیدم من همین حالت پر ایدم دست می‌داد می‌خواستم خودم را از دیده اش مخفی کنم . یک بار روزی را گفتم : خواستم آرزو آمده باز کردم که زن همسایه صدا کرد :
 - کجا می‌روی ؟ باش !
 پر جام خشک شدم . دلم می‌لرزید . به سنگهای داغ کوچکی چشم دوختم و منتظر ماندم . بعضی گویم را می‌پوشیدم . زن همسایه با غسل آب و خربطه آرزو هیچنان می‌آمد به نظرم آمد که زن همسایه با هر قدمی که بر میدارد با غسل آب و خربطه آرزو بسوزد و زهر گتر می‌شود یکبار باز به نظرم آمد که من جسد جنگ جهانی دوم در اروپا و آسیا پنجاه



گرمای سوزان نوریز تا بستان رافرموش کرد
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند
وسوی قبرستان میروند .
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تایشان ساخته بود . از
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید
خودشانرا روی قبرهای که به صورت
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت
انگیزی تزیین شده بود انداخت . بعدا
وسخفایانه گریست .
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :
- با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .
... هفت پنجاه و هفت نفر . این عدد
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :
بچه ات ...
شربیدم . دری باز شد وزن همسایه
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین
قدم میگذاشتم به یاد کرگسهای درختان
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد
که کرگسهای بسیار میبودند .
پشتم را دیدم دروازه خانه همسایه ما با بچه
لی بازمانده بود . از لای در نزه باز حویلی
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه
همسایه ما سوخته بود .
در نزه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای
سوخته باغچه همسایه ما دم را فشرده یکبار
با خود گفتم :

طلیهای آب

خریخته های ارزین

و کبوتران سپید

نوشته سید زینب زریای

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانستم
عرق هام را خشک کردم . از راهای پریم و خم
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم ، از وحشت
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم
کار میکرد ، قبر بود و قبر بود قبرها به صور
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی
سر قبر در رفتی ایستاده بود .
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و
کوچک گذشتم .
زنان سرهایشان را پایین انداخته
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد
زنان کم و کثر میشد .
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه
ماوزنان دیگر با سطل های آب شان گلکهای
باغچه های خانه هایشانرا آبیاری کنند
اگر یک روز زن همسایه ماوزنان دیگر با خریده
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی
صدازنند هر چه زودتر آنها خواهند شد
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر
یک روز دل سنگ شد . ام بعد سالها
از شوق لرزید باز با خود گفتم :
- اگر یک روز اگر یک روز
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گان پسر مویز •
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نمی بیند •
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش کرد •
 — به هر چه که قد می است باید احتیاط کرد آشته شود •
 — یک هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •
 — یک کتاب بزرگه یک شهر بزرگه است •
 — سگ به سگ حمله نمیکند •
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا غرق کنی •
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •
 — شهرت عطر اعمال قهرمانانه است •
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایی نگارد •
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت است •
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا ثروت هم هست •
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها تقلید مکن •
 — تاریخ فلسفه بیست از سرشق تحصیل کرده ها •
 — فضیلت یعنی هم آهنگی •
 — اگر امید نس بود دل می شکست •
 — گرمی به انسان خیلی چیزها میوزد •
 — شوهرم دو ستم ندا رزهرالت وکم نمیکند •
 — اگر پوست شهر درد سترست پوست رو باه را بر تن کن •
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست بدار •
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه خطرناکتر مرد چاهلوس است •
 — برای کسی که خوببخت است حتی خروس تخم میکند •
 — هر کس ریش در آرده شانه هم پیداعوا — همد کرد •
 — در کشور ناپنهان آنکه یک چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •
 — شمع هیچکس تا پامداد نمسوزد •
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •
 — هر کس به گره خوراک ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •
 — وقتی که مسرم مد نهام مسرم •
 — برای تولد فقط یک طریق هست و برای مردن هزار طریق •
 — سگی که یک بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •
 — امید زن بدی است •
 — از اسب مانند یک دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •
 — موقعی که باران میخواهد بپاید باچند قطره شروع میشود •
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •
 — انسان خدای انسان است •
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکند •
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاظهار — بران •
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن روی دریاست •
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه ناگهان خوب •
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و یا خاموش باش •
 — رنج دانایی موارد •
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگیر •
 — حقیقت ته چاه است •
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در تابستان مسخوردت •
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •
 — اگر دو نفر بتو گفتند که ناپهنا هستی یک چشمت ببند •
 — خروس نمیتواند از دوستیها رهاه نفسح ببرد •

مردم میگویند

از کتاب ضرب المثلهای جهان



و مانند یک دشمن سوارش شو •
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را بشکن •
 — اگر عدا لت نه مبرد بی عدا لتی هرگز نخواهد مرد •
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •
 — بد بختی دم درازی دارد •
 — اگر داخل آسباب شوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •
 — پول موقع رفتن داری صد پاست موقع آمدن داری دو پا •
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال و با نشاط باش •
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

همو معبد زونه کتل کم چي زمانه پسر ي تيره شوي وه . پنځوي د شولو په پټو کسي کارکاواود شينو غزلي بي ويلي . پرده پور داسي تايو کړي وچي خوبيدل بي ټول عمر هلته تير کړي . يوه ورځ گوويند کانچن پورم ته ولاړ او د خپلو ملگرو لپاره بي سوغاتونه واخستل . د ده دغرم پوردي په يوه رستوران کي وخوړ . او پايښين قضايتونه راوگرځيد . په کورکي بیده شو او بيا وروسته له هغه چي له خوبه راځايد . داسي بي احساس کا وه چي بايد په يوه شي پس وگرځي . لکه څنگه چي د هيله درلوده هلته درکوندا اوږدا ، لکښن او سراسوني اوسو اجسمي . دگواپه حالت کي موجود وي . په هغو پاره ليدل سوړه گوويند پخل بيا تايو لاندې راځي ، داسي چي په ناڅاپي سره بي په نکونکي ټوپ کړي .

کله چي دخپلي خوني په لوړه سي وو ، په داسي حال کي چي زما هم دومره زياته نه وه ، يوڅوک دده له څنگه تير شو . ناڅاپه ور په ياد شونه چي داهمغه بي نومه موجود وي . د دندل لرگي پوي نضا . پخپلي وه . اباد ايزاي خيال وواوکه په تياره کسي ناڅاپي له کوسي نجلي سره برابرو چي دي بي له خوبه راويښ کړي . تر څو له دغسي بي نومه نجلي سره وگوري ، د هغه هماغه سره فکر کاو چي ښاي د باغ ښکلي نضا په ده ته دغه اراش وځښل وي .

گوويند په باغ کي گرځيد او د زړه له کوسي بي هيله درلوده چي هغه وويني سره وگوري ناڅاپه ده ته پخپل راني له چي دنوناي بي بيونيدلي وي اوشاته بي وکتل په داسي حال کي چي زړه پس د ليو نويه شان ټوپکي وهلي . پوهه جگه نري نجلي بي وليد چي سپينه ساري بي په همان کي وه او دده خواته راتلله د هغسي نژدي والي دي دومره بهخود نکري وو چي ددي توان بي نه درلود ترڅو ووايي چي د هغسي مخ څنگه وو . خوده د هغسي د سترگو برشنا ، تودو پښتان اوله خند ا ټکي گلایي شوندي وليدي .

لکه څنگه چي گوويند په خوب کي ليدلي وه پوخل بي بي په خوراميني سره وخارلسه . اوس نويشه تياره شوي وه او يوازي د هغسي سپينه ساري ليدل کيده .

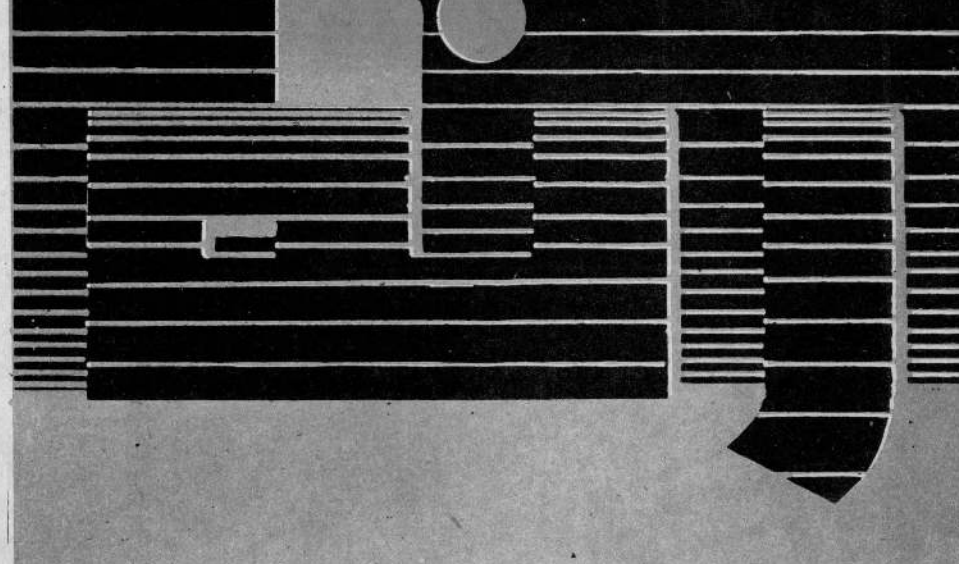
کله چي گوويند هغه عملي ته ورسيد ، کم چي د اولار وه وه په خدايي سلام ور واچاره . د نجلي فني سترگي داسي ښکاريدې لکه چي په ده پسې گرمي دندل لرگي زړه ور ونيکي پوي ټوله نضا . نيولسي وه اولکه چي په خوب کي وي او اوږدي چي نم بي رادادي . که څه هم دي نه سو . هغه خونجلی پوهيد چي دي پسي . ((والي)) دي ايزاي په دي پسي وري اړه لري . هغسي دواړه دکلاو ترڅنگ کښيا ستل . ښاي د دي زړه ونويه پو بل سره اړ پکي درلودي چي دومره سره نژدي وي . کله چي گوويند د نجلي لکه تودو شونډو وضعه په تيروار مچکه واخيسته ، پاتې په (۸۲) مخ کي

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پيدا شو . په رښتيا هم دي د معبد تصور نو تر تايو تير لاندې راوستلی وو ، معبد له مدارس څخه پښه خلو پښت مبله لري وو ، خود را پښن پوښتي ولي ده ته کا چي پورم وپه ياد کړي . په هر حال دغو ټولو خبروته دي حيران پاتې و او په يوازي شې باندي چي پوهيد هغه دا وچي دکاچي پورم خواته رهي شي ؛ خو سره له دي هم داسي يووضع بي نه درلوده چي له خانه سره استدلال وکړي او پاداسي پوي هيلې په هکله لارډ دليل وويي .

يوه ورځ مخکي گوويند دا خبره پتيلسي وه چي خپله کلي رخصتي په په کاچي پورم کي تيروي ترڅو د پخوانيو معبد ونومحماري دوسي او مطالعه بي کړي . وروسته له دي چي گوويند يوڅو ساعتونه د شيو او پښو په معبد ونوکي تير کړل . بيا ښارته دگرځيد و لپاره ولاړ . د شيو او پښو



داوشاجان ليکنه دذبيح الله اسمائي ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړي وو . گوويند پرلپسې د پخوانيو معبد ونويه بيلو بيلو پو نوکي درېده اوله ښکلا څخه بي خوند اخيست . دده لپاره د هر عملي ليدل په حقيقت کسي د هند وانود زماني د جلال از عظمت څرگند وي وو کم چي دده پلرونو په هغه پسي و اړه لرله . گوويند په پوي ښکلي ماني کي چي له کاچي پورم څخه دري کيلومتره لري وه عملي ونيو . داسي يووخت په يوه راجا پوري اړه درلوده چي بيا وروسته د پوي سوداگر له خوار ونيول شوي اوبه ميلستون باندي اړول شوي وه . د گوويند د عملي خونديده او شونډو پسي دده زړه وري وو . دده داسي فکر کا وو چي په خپل کورکي ناست وي لکه څنگه چي دي په لاره روان وي په خوراميني سره پس

((څوک پوهنيزي ، ته په موز پوه خپل واده سره حيران کړي)) د گوويند وروسي پورته کش شوي . تا په ويل چي پوښتنه کوي ((واده له چا سره)) لکه چي گوويند ناڅاپه له خوبه راويښ شوي وي په رښتيا هم ده غيږه هماغي چه خوب کي ورتله ، هېڅ کله په پلي کوسي نجلسي فکر نه وکړي . ده افتخار کا وو چي د هغسي نجلي په هکله کومه چي په خوب کي بي ليدلي ده جدي فکر کوي او اوس داسي ښکاري چي دده ژوند د هغسي په لاس کي دي . وروسته له دي چي راپښ ولاړ ، گوويند ونشواي کړي خپل همان ته قناعت وکړي چي په ناڅاپي ټول ولي دکاچي پورم



تپه تياره شپه وه اوسيزي نه ښکاره گويند په خوب کي ټوپ وواوه اوراجه شواو د اڅکه چي يو ښکلي نجلي په ده پسې راتله)

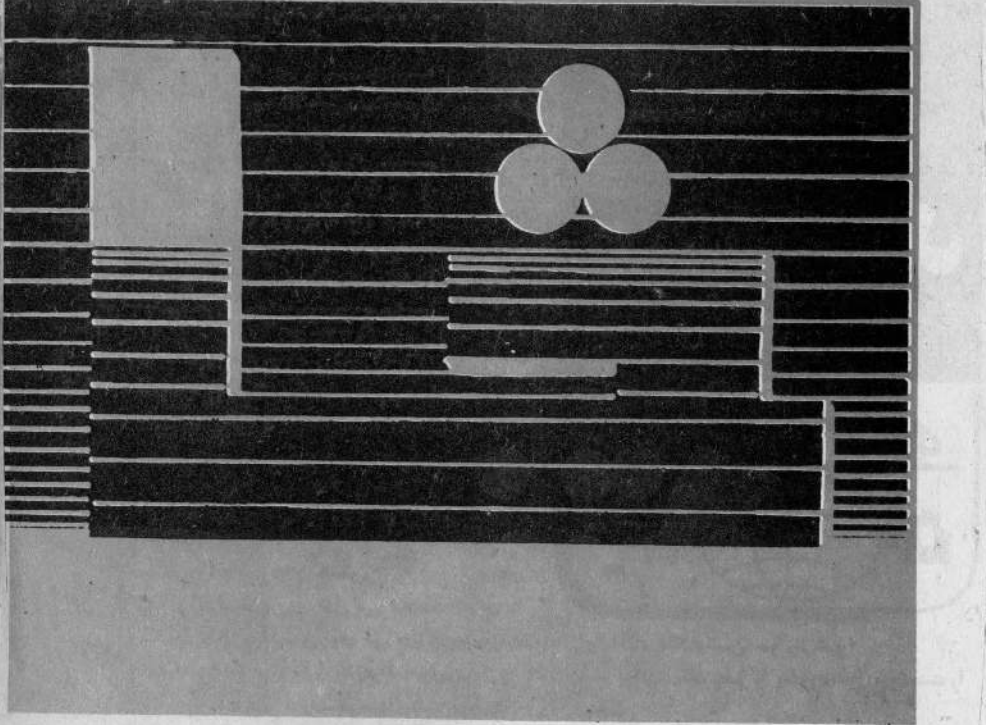
د خواشيني عملي وچي ده خوب ليده ، خود هغسي څارنه ، د هغسي ناز او خړو ، د هغه زړه په ټوپکوارستلي وو . لکه چي پخوا بي هغه خوب ليدلي وه خود اوسه خوب کي ليدلي بي نومه نجلي چيرته تښتيدلي وه چي ده په ژوند کي هم پورا هغه ونه ليد . هغه ولي په خوب کي ورتله او دغه دپاره گوويند د نجلي په هکله نکسر کاوه هکله چي له يوه کاله راپه د پخوا پسې دي څاره اوبه خوب کي مخي ته ورتله او هرڅومره په چي وخت تيريد دده مينه په هم زياتيدله . له خپل همان سره پس وويل چي ښاي دادي لپاره چي دي پورته

کلن وو او که چيري خلو پښت کلن واي نو بيا پهل ټول وو .

خوله دوي نه چي د پريش کلن وه خوش حال ښکاريد . ژوند خپل خوند له لاسه نه ووت کړي . دده مينه هماغسي وه لکه چي د شلوکا لورو . دي په دي پوهيد ه چي نجلي په خامخا په خپلو سترگو ونيو . هغه په خپل همان باندي پوره باور درلود اوبه دي لته کي وچي داسي زمينه برابره شي ترڅو هغه وويني . هېڅ څوک نشي کولاي بل چاته ووايي چي دي پسي انسون څنگه دي په دام کي اچولي دي خو يو ازي د اوبلي شي چي پرده کوي شوي او نجلي دده د ژوند په خوب او پښتوب کله دده سره پوي چي دي نشي کولاي د ارازخپلو ملگرو سره شريک کړي . په دي ټول هغسي گوويند په خپلو خوندي پورم ترخپل نظر لاندې وساته . ده په پورمسي د هغسي دفتو سترگو ننداره کوله او د هغسي ښکلي اواز په دي دي ته راپاله چي خامخا په يوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته دکوتي په کوچ کي وه . کله په په لار کي ولاړه وه او کله په بي په مدارس کي دخپل اپارتمان له کورکي څخه دپاندي هغسي ته کتل . کله چي د وروستي بل لپاره دي په خوب کي سره وليدل نجلي په خندا ورتي ونيو و چي)

((د ژوند په ستره لويه کي له تانه مخکي)) نجلي دده د دي خبري چي ولي په زه له تانه نه مخکي کيږم په خدا سوه هرکلي وکړ او بيا ي تر شونه ولاندې وويل ((ترڅو چي سره ونه ونيو ته په هېڅ کله په دي خبره ونه پوهنيزي)) گوويند وويل : مچ په څه وقت سره ووتو ؟

نجلي د دي پوښتنې جواب ونيکړ او له سترگو ورکه شوه ؟ خوتند پر گوويند کاچي پورم ته راووست . ده د پوي لوي کښتي چلولو په کښي کي دد پورمستيا لپاره په کار پيل وکړ . دده کار پيل ول مخکي تې او دي پوي پښت ته منتظر وو . کله کله په پسې د هغسي له خوا شوق کاواولندي کسي .



د تفریح لپاره ولاړسي . هلته په دي پيام په بله شي . ښاي هلته په کومه نجلسي وويني او وپورم په ورسره وکړي)) د دي پښهاد طرح کول گوويند ته د حيرانتيا سبب ووهکله دي په دي پوهيد ه چي که راپښ پوښسي مه پيدا کړي هغه دميا . دا وروسي لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بيله وه . ماښام په خپلو حيرانو ملگروته ورتي ، لويي به بي ورسره کولې اوله ژوند څخه په بي خوند اخيست . دده په خونديده چي دا وني وروستي ورځله خپلو همو همکارانو سره تيره کړي کم چي واده بي کړي دي . د هغسي له پلور سره رضنيزي اوهغوي دچنبا بي خورا کوي د خور لپاره په خپل اپارتمان کي ميلد کړي . راپښ خپلو خبروته ادامه وکړ

بي ليکلي . په هر حال اوس هغه زياتره حتی په دفتر کي دکار په وخت کي د هغسي نجلي په هکله فکر کا وو . کار ، کار دي که هرڅومره سخت هم وي بيا يد تر سره شي دغرمسي ټولوي په وخت کي به په موقتي ټول دگور بند کارسي کيده . دده ملگري او همکار چي راپښ راي نوميد دغرمسي پوردي په بي ورسره پوي چي خوله . له خوبه شتو راپه د پخواکله چي گوويند دخپل خيال له نجلي سره پسي شوي وو ، نه بي فوښتل چي له راپښ سره دخپل آرم په هکله خبري وکړي . يوه ورځ کله چي ده فوښتل دخپل آرم په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړي ، راپښ ناڅاپه ورته پښهاد وکړ ((څنگه ، نه فواړي چي پوهه خوندي ترلاسه کړي . پښت چي کوي .

من به دنباال

آهنگ

آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین

خواند

آمد تا ایندو را تفکیک کنند
بعد از نشر آهنگه شعری
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -
تحصیل نموده اما کدام کورس
سلکی موسیقی را تعقیب
نکرده است. وی ادها دارد
که در عرصه موسیقی هیچ
استادی ندارد. اکثر کمپوز
های غزیه از استاد سلیم
سرمد و شمس الدین مسرور

خیال و شمس الدین مسرور
استاد محمد عمر و غزیه
و نغمه سرا میباشد. غزیه
شوخته خرابیات بوده و استعداد
دش از آن درهای خروشان
موسیقی آب می نوشد.

سبک آواز خوانی استاد
مرحوم شهدا را در پیش گرفته
و آنرا ادا می دهد.
غزیه غزنوی در حدود
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو
و در حدود ۳۰ آهنگه در

آرشیف تلویزیون دارد که
هر یک از این آهنگها در زمان
ضربوش برسر زبان ها
بوده اند. در سال ۱۳۵۲
غزیه غزنوی آهنگی سرود که
کمپوز آن از -
به عمل

او هنوز ۱۵ سال پیش
نداشت که در کسرت های
لیسه حبیبیه شرکت میکرد
و اولین آهنگه کاپی هندی
گنگا جی را خواند و در
بین مکتب و همسالانش محبوب
بیش کاپی کرد در ایمن
هنگام توسط استاد محمد
عمر به راد پو آمد و با خیال
مصرفی شد و وقتی "ساقیا -
پده جاس" را از او شنیدند
بدون تاه خیر آنرا جهت
ثبت آماده کردند.
این آهنگه از طریق برنامه
دنیای خیال نشر گردید
به تعقیب آن آهنگی از هما -
هنگه نشر گردید و از شنونده
گان تقاضا
به عمل



نغمه سرا بود.
من به دنباال دلم با چشم
خونبار آمدم.
این آهنگه موجب از جوانان
را به دنباال خود کشید و اکنون
نغمه گهرانی ۱۸ سال قبل خود
را دارد. بعدها آهنگه
جاودانه محلی "سالی لاله"
زار باشد توسط او اجرا شد
که آنهم دست کم گرفته نغمد
غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

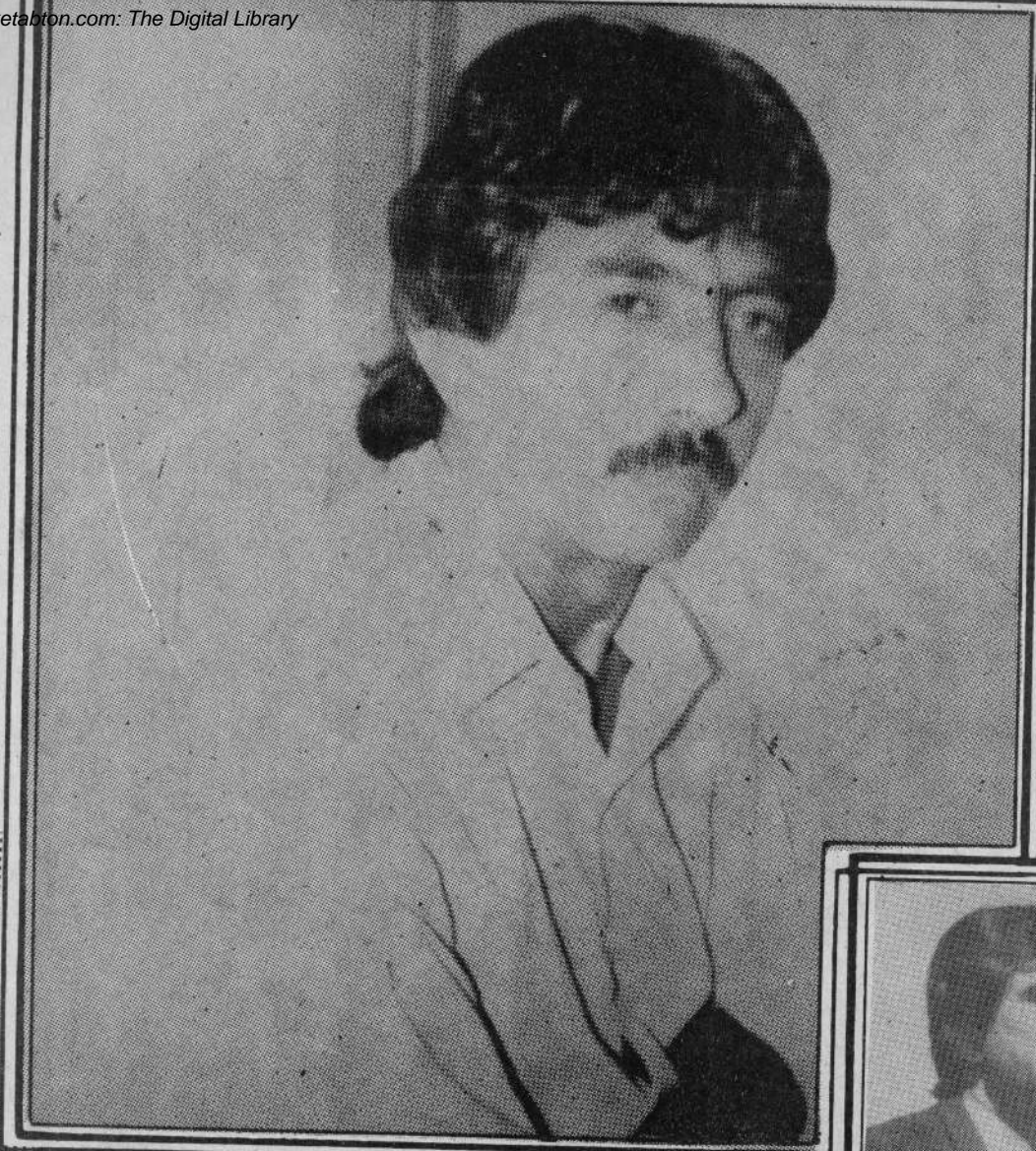
غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
اردو و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت برای اولین بار
او سالها قبل در کسب
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران با -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانده.

غزیه غزنوی باری آهنگه
نمود انگیزی برای وطن
در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیز که از اولین -
 آهنگ "ماقاپده چاسی"
 زان شراب دوشمن "جام"
 است ویرسی را تا انجام سر
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -
 شهرتس دیک خانوادہ -
 روشنگر بتولد کرد بدو ہمداء
 بہ کابل آمد و در لیسہ
 حیدرہ بہ درس مکتب ادابہ
 داد

سہیلا حسرت نظمی



سرور
 کہ جا زہ اولاد ہی
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور
 راتبعیش ساخت ۰ اود رسال -
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ نیز جوایز
 ادبی هنری دست آورده -
 است پنج قطعہ نقد ہر نامہ وزا -
 رت دفاع جمہوری افغانستان
 در دورہ سربازیش بہ وی اعطاء
 نموده اند ۰ معلوم است کہ دین
 وطنی رانہج با صداقت و ہر دین
 انجام دادہ است ۰ ہجنان
 د بہ انجمن های اختفاری از اتحاد
 اتحاد بہ جوانان افغانستان
 بدست آوردہ است ۰ ہمخاطر
 قدر دانی از خدمات وی کہ مدال
 د بخشہ است بہ خاطر ہ نظر
 در سال ۱۳۶۹ از
 جانب

اتحاد بہ
 انجمن های ہنسر -
 زندان بہ وی تفویض کردید ۰
 عزیز عزیز بود کہ ہرگز بہ
 عاشق ہر ہس ہا اکنون با خانم
 رسال او رسیدہ و دختر و
 پنج فرزند خویش بدو دختر و
 سہ پسر زندہ کی خوشی دارد ۰
 از دوستان نزدیکش نہی سز
 است کہ بہ صداقت او ایمان
 دارد و برخوردار نیگوار و سہیلا
 اورا ہی ہسند د ۰
 عزیز عزیز دوست دارد -
 ہمیشہ د ر محافل خوشی علاقہ
 زندان آوازش شرکت نماید البتہ
 هیچ سرحدہ مادی را د ہس
 علاقمند ہی اش نی شناسندا و
 مولا بہ حیث مد ہر موسی
 موسیقی تلویزیون
 اپنا یوغیفہ

به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیاروش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفیای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فراگرفته و الفیای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت چراغدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها مملکتی و انعمالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در درامسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعون ی ظلم بلند کرد.

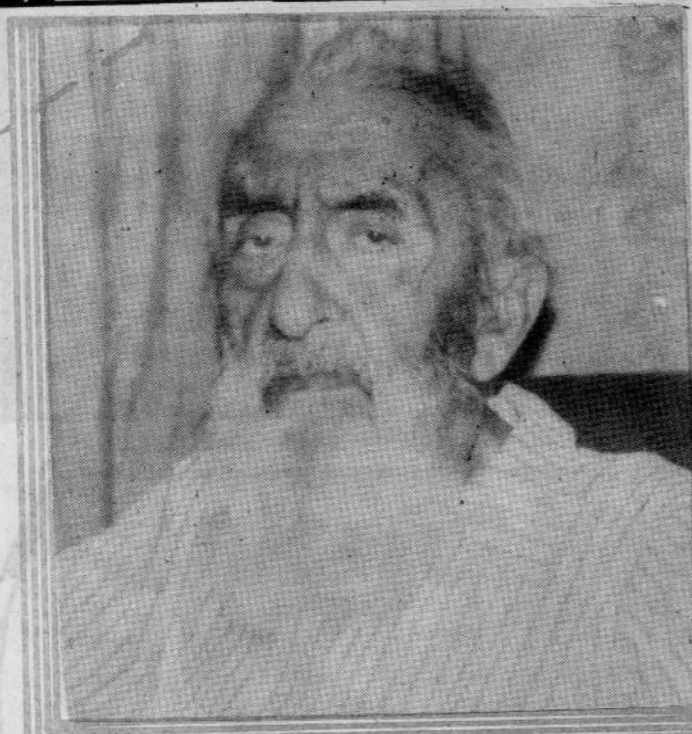
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگم استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

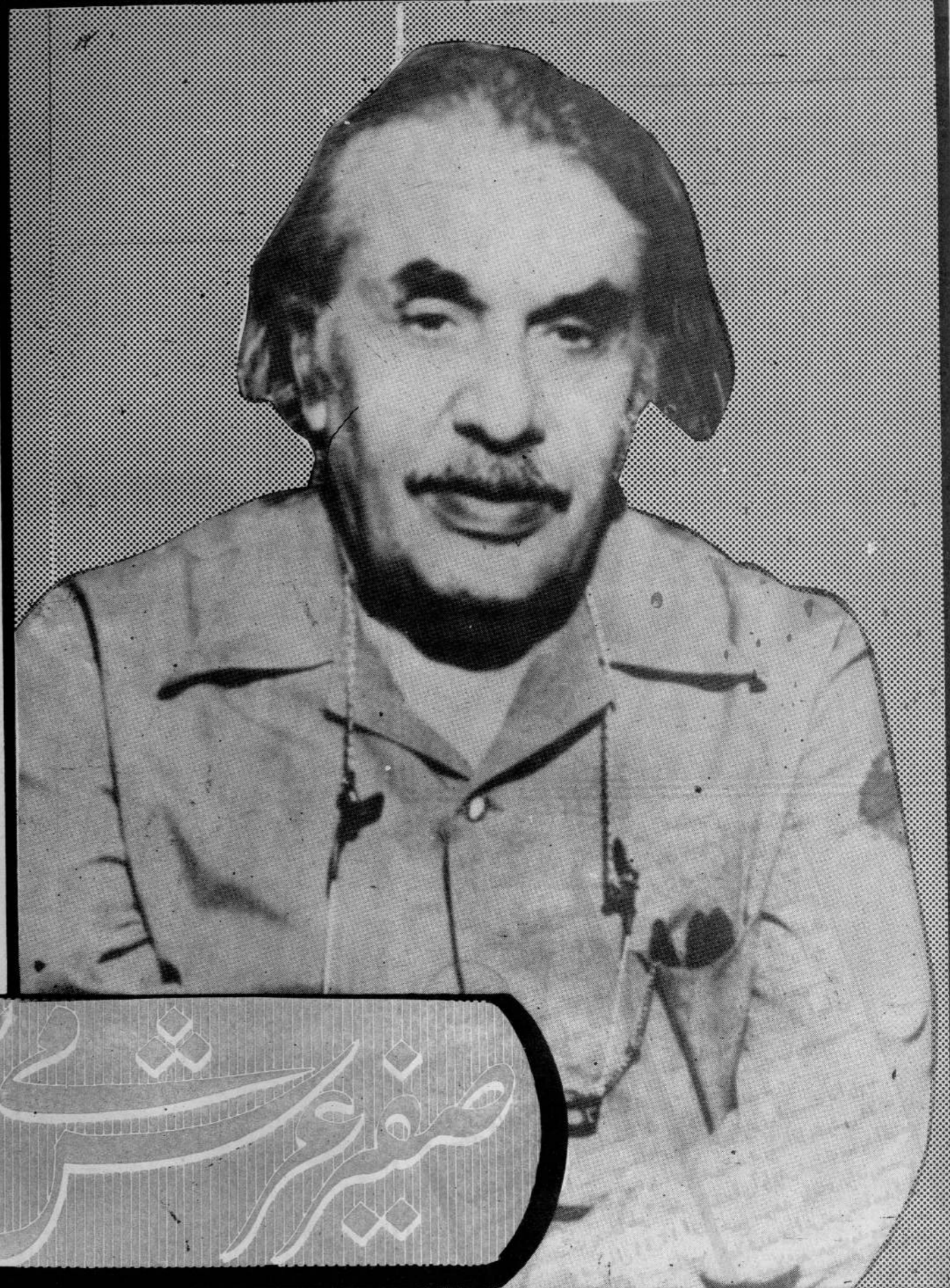
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره و بیدرتک بجز خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز کرانه های ناگرا نمند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساو عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



صفت خلیلی در کلام و سبک نگارش

من چها رساله بودم که مادر م مردو بعد از آن پدر م مارا از هر مسرای به یک سرایچه در بیرو نانتقا ل داده عبد لر حیم خان معلم حساب و امیر محمدخان سید خلیسی معلم فارسی رامو طرف کرد که به تقسیم و تربیه ما پیر دلزاد باری امیر میخواست به جلال آباد برود به پدر م اطلاع رسیده بود که جلال قتل امیر در شکار گاه کله گو شطرح شده او این اطلاع را به امیر دادولی امیر به اطلاع مذکور کتربهاداده به سفر رفت و پدر م نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدر م زندانی شده ام در جلال آباد بودیم در آنجا بی سر نو شت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود . نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد و ما همرا یش از خان نه بر آمدیم . به چند مسخه رفتیم مارا جای ندادند به خان نه شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدر م به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م چها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مد تی ما را در خان نه اش جاد حد و در همانجا دوستان پدر م چون جلال الله بن خان باغیا نباشی ملک غلام نبی امینا لیفسی . محمد کریم خان خوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی آمده از ما احوال پرسسی میکردند ... در کابل ما ماهایم عبد القوی سر خان و عبد الروف خان . به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان نه ما محاصره بود و ناچار به خان نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز بعد مستوفی صاحب مارا به زندان نزد خود خوا ستسه گفت : ((فرزندی عزیز مه خوب دیدم که شهید میشم)) بعد از شهادت پدر همه مال و جایزاد ما ضبط شد من به گوش خود می شنیدم که چه جراحی صد میکرد : ((او مردم امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیلا میشود مال مستوفی لیلا میشود)) .

کاکا یم با خبر شهادت پدرم سکنه قلب نمود . بعد از آنجا به خان نه مادراندر م که هوشیره بیتاب صاحب بود رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود . مارا نان دهد و در قلعه دو راز مردم نگه داری کند ما را به او مید هد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین دهد . بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداد ما را به صدق آباد شمالی برد . ابتدا در قلعه ما امیر وزیر صاحب عبد لر حیم خان زنده کسی میکردیم حکومت ششما مخرج مارا داده بود و وقتي خرج ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم درینا حویلی به قلعه پایین برویم . در آن روز که چیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبد السلام خان به ناظر ش نوشته کرد که یک خروار غله از گدا م بیاید حد ناظر از گدا م غله بما نداده گفت : ((بسرو ید در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرد)) اکثر اسن و خواهر م در آسیاب میبودیم اگر مزد میآمد میگردقتیم و اگر نمید خیر ... با همین اوقات تلخ و زنده گنشوا ربه مکتب دهبا لی میر فقیه معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود . ملا عبد السلام خان خلیلی با ما شفقت میکرد . استاد خلیلی سالیها به صد مشقات و نجبای آن دوره



استاد خلیلی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بغداد بود

بنا مل چو خارا نچینند
اثری پای من در آن بینند
نجیب الله خان ادا میدهد هد :
(در آن سالها سر کسالنگ تمدید میشد . امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دیدن کند . احمد علی خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کوهستان تیفون کرد که مارا به جیل . السراج بفرستد . تا بنه امان الله خان عریضه نما یم که نظر بند رهایی یابیم عریضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر کرد که در بنا به قیقا ر سرا یخوا جه چند جریب زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار وزنده گنی کنیم . در باب قیقا ر شامل مکتب میر بیچه کوت شد یم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شد و سی رویه معا ش برا یش تعیین گردید .)
گویی استاد میدا نست که روزی سر گشت اش را نجیب الله خان به کسی حکا یت میکنند که به تا ید گفته او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند :
بعد از آن شد وظیفه ام تعیین شد بودم در آن مقام عظیم

زنده گشوا ر راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر

شده در شعر از فردا فراتر

با غربت در راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر

زنده گشوا ر راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر
زنده گشوا ر راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر
زنده گشوا ر راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر
زنده گشوا ر راه زنده گی گاه ماند و در غربت جان سپر

شاد بودم که در جوانی من
وقف علمست زنده گانی من
لیک از مکتب بیرون کرد ند
درسیه چال غم زبون کرد ند
نجیب الله خان بقیه سخنان را چنین ادا میدهد هد :
(در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا ب دیده ام که حضرت جا می در حالیکه به دستشس جنگ است برایم این شعر را میخواند :
خلیلی ! جنگ بردار و این ترا نه بخوان
« دهر ویران و نام نیک آباد »



استاد خلیلی بانایب سالار عبد الرحیم خان ما مایش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن است کو یم هم اینک که استاد خلیلی

بعد از آن شب بمکتب تخلص اش را خلیلی گفته شت و به شعر سرودن آغاز نمود . خود استاد در یک مصا . چه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد . میگوید : ((... بادبیا ت گشما بودم ، کتب فارسی خوانده بودم ، مخصوصا مثنوی رهبر م دوست داشتم و به مثنوی صیه کرده بود که مثنوی مولانا - جلال الله بن را بخوانم انک انک با هنکها روز نها آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعرا ، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم آمده ، واقعا تی که در افقا نستان موجود بوده ، گاهی انفعالات عرفانی خودم در وصف مناظر طبیعت ، در رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ، در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام ...))
نجیب الله خان مراحل بعدی زنده گی استاد را اینطور شرح مید هد :
(بعد از اخراج استاد از مکتب میر بیچه کوت به اسر مساعدت یکی از دوستان پدرم اجازه رفتن به کابل را حاصل نمود یم و در گو چه خیابا زنده گی میکرد یم ، در در صفیحه ۵۰ دنبال کنید



و حیدر و متعلم لیسه آمنه فدزی!

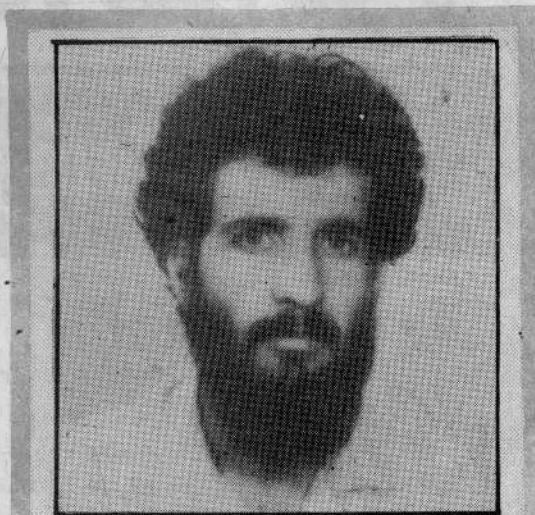
دروید زندگی چی گونه فکری کی؟
زندگی زیباست من به زندگی عشق میروم. هر لحظه
زندگی قابل استفاده است و چه خوبست که آن
بتواند از هر لحظه زندگی استفاده نکند نماید.
زندگی کردن در فضای صلح و آرامی بسزیه
گترین نعمت انسان است.

گاه فروشنده مغازه شهنشاه :

از این که در پهلوی تحصیل دگانه اراستم راضی ام. چرا که تحصیل عالی خود را متعجب
میکنم و هم یک عاید خوبی برای خانواده تهیه میبازم.

خالد فروشنده :

گام عمل در زندگی هر اید برای همیشه درسی بوده ؟
خرید یک ویل پوکست که سر انجام مال دزدی برآید و در سرزندگی راهم برای من وهم
برای خانواده ام ایجاد کرد .



فرض محمد محصل پوهنتن ژورنالیزم
گاهگاهی در مغزت چی میچرخد و چه چی میماند پیش ؟
به این که آرزوی خواهد رسید که یک قتیالست سرشناس دنیا باشم
چنان قتیالستی که در مسابقات بین المللی افتراک نمایم
یک قتیالستی که در کشور ایران و کشورهای دیگر جهان نامت
شود. این آرزوی بزرگ و بگانه ام است .



نور محمد محصل صندلچانم
سختوت تربیت بدنی :
مردی را که فعلا اکثر جوانان
عاشق هستند زیاد طرف بستند
نیست. تعدادی از آنهایی
چیه از او لباس میپوشند.
بعضی از آنهایی که در
عاشقند از او لباس میپوشند.
بعضی از آنهایی که در
عاشقند از او لباس میپوشند.
بعضی از آنهایی که در
عاشقند از او لباس میپوشند.
بعضی از آنهایی که در
عاشقند از او لباس میپوشند.
بعضی از آنهایی که در
عاشقند از او لباس میپوشند.

عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان و ادبیات
رشته الهی است از چهار سال به اینسو
شعر میسراید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت
هایش (مشق) به رنگ رد پایی به جا
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم
و همان تصویر را به شعر میردن و امیدارد اما
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است
گفت: هم اکنون که سخن شده است
ساجده میلاد در برابر پرورش بگویی گفت
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را از شعر بیاورم
تا بهت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل
است که حرفها به همدیگر بچسبانم و یک سینه
نیستند پیوسته موضوع میزدند و در یک طبیعت
حالات و زندگی پیدا میکنند پرسیدم: در شعرش
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شوخ)
(حوا) به چینی (ادم) گفته اند و کس
در آن نشانه بر از مشق است تا بهت میسران
پرسید: چرا این شعر را بگوشیدها بخار
زیاد دارد

دل من میخواهد

دل من میخواهد
که به روی همه حاشیه ها
بوی دل بزرگ
به دور مکتوبات
به آن آینه ها
به گداز ستارم
به برگ کتاب
تا نیای ترا بزم
با خطوط چنگ کند از دور رفته
باری صد سیاه و سیوس
بار دین و زاری را هم
در رفته مردم این شهر
تعبیر از شعر
ساجده بیگلری

در آن سروده (مشق) یاد شعر (آیند)
و نیاز است داد بیان داشته ام وقتی در وضع
چون گداز است
دل من میخواهد همه زبان
استعداد خوشبختی تمام
از زبان شکافی هم روی شعر
گفت: تا به وقت شعر بر این سرود
گفت: و تا وقتی شعرهای سروده ام بخواند
هند که سرود شوند
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگویی به پاسد
ادامه داد)



Brecyna

10/10/56

نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان به نگشاید
 بلبل بچمن نغمه شادی نسراید مامزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بهار چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان
 در کشور آتش زده در خانه دیزان کس نیست زنده بود بر بخار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز
 آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز وان سبزه چه از زرد و زبون می دمد امروز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر آرزوی تو سردار و سزاوار نهج سرنار تویی تو
 دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین زکهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

زہ خوروا یم فہم ووا یم



۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری ولاد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد امام اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارمندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجرد ها یکبار هم قادر نیستند ؟
 * بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟
 * قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟
 * شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

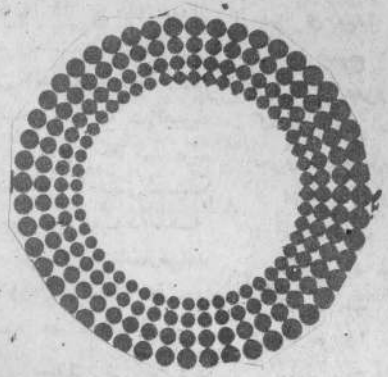
* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟
 * مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟
 * خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟
 * مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟
 * یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟
 * بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟
 * بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند داد .
 قصاب اغنا ممالد زورناست کسی را ممالد ؟
 * خودش قصاب را .

نتیجه پرسشها

با پاسخ گرفتیم

چرا در ستان برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .
 چرا تنظیمات شاروالی کتابات رادر دریای کابل میاندازند ؟
 * پس در کوچه ها و جاده بنداژد .
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟
 * هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .
 چرا در مکروپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکند ؟
 * بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .
 همسایه های مامعولا کتابتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟
 * شما انرا با احترام زیاد دوباره ببالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای مماند یا هنرمند ؟
 * خواننده بهچاره .
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟
 * اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما کورکن این قبرستان را موشناسد ؟
 * کسانیکه می شناسند چی از دست - شان ممالد که ما بشناسم .
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟
 * بخاطر یک زمین کروی است .
 علت ان چیست که میگویند میزمدور دا ریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟
 * از دیاد چوکی !
 وقتی که آدم به تلو یوز بون مینماید چرا خوابش میرود ؟
 * هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر ممانند ه چرا جله دارند ه زود به خانه برونند ؟

خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا
 تر بخش نخست سرگذشت تهور
 جهانگشا خواندید که وی در شهر
 گش در خانواره ملاک به دنیا
 آمد. اما بنا بر استعداد که در
 دالعه علوم و فنون جنگی که
 داشت بیست و هفت سالگی از شاهان
 راه باز کرد و از آنجا به منصب
 سر لشکری و سپس به پایه پیک
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی
 را چگونه سپری نمود وی برداشت
 هایش را از مسایل مذهبی حکایت
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم
 که هرگز دین محمد (ص)
 را ترک مکن و پیوسته علمای
 دین را محترم بشمار و معام
 شرت با آنها دشمنان دینی
 را از یاد مبر و اگر میتوانی
 مسجد و مدرسه بساز و اما
 لیت را وقف مسجد و مدرسه
 بکن.

یکی از وقایع که بعد از
 نمانش نمانده سالگی
 برای من اتفاق افتاد رفتن
 به سمرقند و ملاقات (امیر-
 کللال) بود (امیر کللال) بر-
 خلاف آنچه از نامش فهمیده
 می شود جز امرای نبوده بلکه
 در زمره عرفا به شمار می آمد
 و او را ((پیر)) می دانستند
 و پیوسته عده ای از مر-
 یدان در محضرش بودند
 و از وی استغاده می کردند.
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام
 ای نوشت و به من داد و گفت
 وقتی وارد سمرقند شدی
 این نامه را به نظر ((امیر-
 کللال)) برسان و او تو را به
 خوبی خواهد پذیرفت من
 به سمرقند رفتم و بعد از این
 که گرما به کسرت راه را
 از خود دور نمودم وارد محضر
 ((امیر کللال)) شدم و نامه
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ
 که اولین بار او را دیدم پیر-
 مردی بود قهری بسیار
 ساله دارای ریش بلندی
 سفید اما چشم های درخشنده
 و با محبت و بعد از این که
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند
 نظر دقیق به من که در
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق
 نشستیم ۶-۶۰ انداخت و
 گفت ای جوان بر خیز و کنار
 من بنشین تا من تو را بهتر
 ببینم من از ذیل مجلس بر-
 خاستم و خود را کمر ((پیر))
 رسانیدم و ((امیر کللال))
 گفت ای ((تیمور)) من اسم
 پدرت را شنیده ام اما او را
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))
 می گوید که تو تمام قرآن
 را از حفظ داری و شعر اکثر
 شعرا را نامدار عرب و عجم
 را میدانی گفتم بلی ای پیر
 طریقت خداوند حافظه
 این قوت را به من داده هر شعر
 را که یک بار بخوانم از
 حفظ می کنم ((امیر کللال))
 نفت آیا از اشعار ((اعشى))
 چیزی میدانی؟
 تو ضیح: اعشى یکی از
 شعرای معروف عرب است
 که به خصوص منوچهر شاعر
 معروف فارسی زبان قسمتی
 از اشعار او را به نظم فارسی
 در آورده است.

گفتم که من از اشعار
 ((اعشى)) چیزی نمیدانم زیرا
 اشعارش را نه خوانده ام (پیر)
 پرسید برای چه نه خوانده
 ای؟ گفتم برای اینکه اشعار
 ((اعشى)) غزل است و تشبیب

من از غزل و تشبیب نفرت
 دارم.
 توضیح کلبه تشبیب از
 ریشه عربی شبید-شاید یعنی
 جوانی است و با شعاری
 اطلاق می شود که در آن شعرا
 زیبا می و جوانی را وصف
 میکنند.
 امیر کللال گفت تو که
 جوانی فاضل هستی نباید
 از غزل و تشبیب نفرت داشته
 باشی چون غزل و تشبیب
 وسیله ایست که شعرا بدان
 وسیله اسرار عرفان را بیان
 می نمایند و چشم و ابرو
 خال و می و ممشوق اصطلاح
 حائس است برای بیان اسرار
 عرفانی به طوری که فقط
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک
 از این کلبه ها ذره ای بخور
 و بقیه آنکه دار و من
 پیش بیسی می کنم که هفت
 اقلیم جهان مطیع فرما شود
 خواهد شد. وقتی ((امیر-
 کللال)) این پیش بینی را کرد
 هفتصد و پنجاه و دو سال
 از هجرت نبوی می گذشت
 و من تصور نمی کردم پیش
 گوئی او به حقیقت بیبوند
 ولی بعد از مراجعت به ((کسی))
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))
 مردی است بزرگ و دارای
 کرامات و نبویه دستور او
 عمل کن و از هر کلبه ذره
 ای بخور و بقیه را نگاه دار
 من چنین کردم و امروز می
 فهمم که آن عارف سال خور-

تیمور

فهمند و نامحرم بدانها
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی
 از غزل های ((اعشى)) را خواند
 و بعد از خواندن غزل گفت
 تو که شعر عربی و فارسی
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ
 میکنی این غزل را که من خوا-
 نم تکرار کن و من بلافاصله
 آن ده بیت را تکرار کردم.
 پس از آن ((امیر کللال))
 خادم خود را طلبید و کلبه
 خواصت. خادم رفت و بعد
 از چند دقیقه با یک ظرف پر
 از کلبه مرا جعت کرد.
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را
 از ظرف برداشت به من
 داد و گفت وقتی به ((کشی))
 رده چیزهایی را پیش بینی
 می کرده و می فهمیده که من
 در آن موقع قادر به استنباط
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))
 گفت به حقیقت بیست و هفت
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم
 از یک استاد شمشیر بازی
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت
 کرد که بیاید و فن شمشیر-
 بازی عالی را به من بیاموزد.
 من تا آن موقع شمشیرمیزدم
 ولی نه آن طوریکه با پدر-
 شایده ((سمر طرخان)) در
 اولین روز مبارزه با من
 تعلیم کرد یک طناب دراز
 با خود آورد و دست راست
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک
 تو مانند کسی هستی که پیش
 از یک دست تپا زد و آن دست
 چپ می باشد. بعد برای رسم
 توضیح داد که در میدان جنگ
 یا در موقع مبارزه دو نفری
 حریف می کشد که دست
 راست خصم را که مسلح
 به شمشیر است از گردن بکشد.
 یک ضربت نیزه یا سیر
 برای از کار انداختن دست
 راست کافی است و مردی
 که با دست راست شمشیر
 میزند بعد از این که دست
 راستش مجروح شد فرقی
 با مرد ندارد.
 وقتی به امارت رسیدم
 ((سمر طرخان)) پیر شده
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی
 خود انتقام نگر قسم زیرا پس
 از این که به امارت رسیدم
 فرما نروای شرق و غرب
 جهان شدم دشمنان دورم
 جوانی که در آن عهد در نظرم
 بزرگ بود نه طور حقیر
 شده که شرم میگردم آن
 موجودات ناتوان و ذبون
 را مورد خشم قرار بدهم.
 انسان تا وقتی کوچک و نا-
 توان است دشمنان را بزرگ
 می بیند ولی بعد از این که
 بزرگ و توانا شود دشمنان
 قدیم طوری در نظرش حقیر
 جلوه من نماید که ننگ ندارد
 از آنها انتقام بگیرد.
 با اینکه جوان بودم و با
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی سر آمده
 اشعار مثنوی عقیده به
 آزادی مذهب داشته و تمام
 مذاهب را محترم بشمرده و
 می گفته که هیچ مذهب بر
 منزه دیگری مزیت ندارد در
 صورتیکه من عقیده داشته
 و دارم که مذهب اسلام بر
 تر از مذاهب دیگر است
 است و این را منبای تعصب
 مذهبی نمی گویم بلکه
 از روی دلیل اظهار میکنم.
 دلیل من قوانین مذهب
 اسلام است و اگر قوانین
 مذهب اسلام را با قوانین
 مذاهب موسوی و عیسوی
 مقایسه کنید معلوم خواهد
 شد که مذهب اسلام بر تراز
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر
 دنیا دیگر. ولی از خواندن
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف
 محمود شبستری لذت بردم و
 یا اینکه سر آینده اشعار
 ((گلشن راز)) شرحی هفت
 اما می بود. اشعارش را جابج
 به خدا و مبداء و ماد خیلی
 در من اثر کرد.
 من به قدری از خواندن
 ((گلشن راز)) لذت بردم که
 بعد از این که از ربا بیجان
 را به خون و آتش کشیدم
 از قتل عام سکنه ((شبستری))
 خود داری کردم زیرا سر-
 بند ((گلشن راز)) شبستری
 بود. روزی که من به
 ((شبستری)) رسیدم مردم از
 نیم جان گر ریخته بودند
 من چارچی فرستادم که چار
 بزنند که سکنه ((شبستری))
 مرا جعت نمایند و با آن هیا
 قول داده می شود که چار
 مال و ناموسشان در امان
 خواهد بود.
 مردم که امید نداشتند امیر
 شرق و غرب جهان و عده
 دروغ نپسندید مرا جعت کرد-
 دند و وارد خانه های خود
 شدند من دستور دادم که
 سکنه شبستری را سر شماری
 نمایند و معلوم کنند که چند
 تن از مردان و زنان عشر
 شان با زها نزد سال بیشتر
 است و بعد از خاتمه سرشمار
 ری معلوم شد که در شبستری
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می
 می نمایند که پیش از پانزده
 سال دارند و من دستور
 دادم که به هر یک از آنها پنج
 مقال طلا بدهند و هیچکس
 از طلا بپسندید و پنج مقال
 طلا بین سکنه ((شبستری))
 تقسیم شد.
 مردم احساس رانندگی
 من چرا آن زد را بین سکنه
 ((شبستری)) تقسیم نمودم و
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم
 زیرا عوام الناس استمداد
 ندارند که به نیت دانشمندان
 صیه می کند که هم در فکر

تیمور

دیگر نمیتوانست گوشت
 و بان خشک و خیار بخورد
 و دانه های انا را بوجود
 و من خدمت گذشته او را
 فراموش نکردم و مستوری
 کافی برای پیش مقرر نمودم
 که مدام العمر به راحتی زنده
 می نماید. از آن گذشته
 من بعد از این که به امارت
 رسیدم هیچ یک از استادان
 و دوستان قدیم را فراموش
 نکردم و به همه یا مستوری
 دادم و با این که در قرآن
 نوشته است ((السن بالسن
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای
 دندان دندان بکشید و به
 جای گوش گوش ببرید

تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر
 انداختن و شمشیر زدن و
 کشتی گرفتن را دو سنت
 میداشتم از تحصیل علم
 غافل نبودم. در آن موقع
 دو کتاب را که هر دو به زبان
 فارسی نوشته شده است
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف
 جلال الدین روی و دیگری
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ
 محمود شبستری.
 هر دو کتاب شهر است و
 من از خواندن کتاب مثنوی
 خوشم نیامد و بر عکس از
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 لذت بردم علت نفرت من
 از کتاب مثنوی این بود که

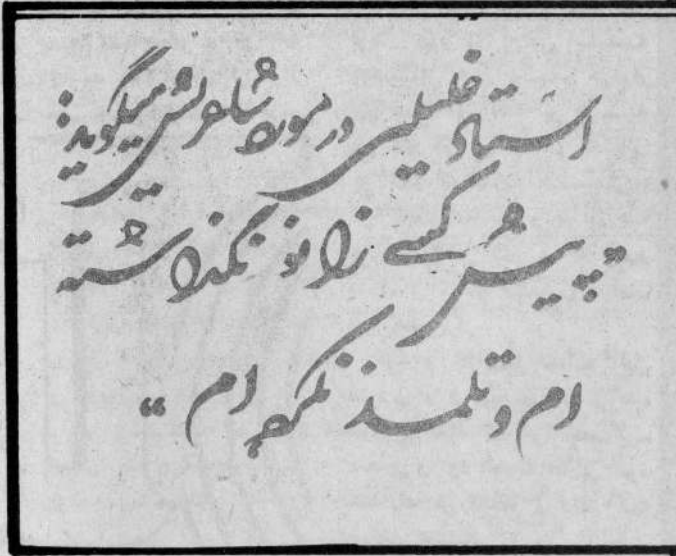
نبن مذهب موسی فقط به دنیا توجه
 شده و از آخرت ذکری به
 میان نیا نمده است و توگویی
 که زنده می بعد از مرگ
 هیچ وجود ندارد. در قوا-
 نین مذهب عیسی فقط به آخرت
 توجه شده و تعالیم عیسی مربوط
 به آخرت است و گوچکترین
 توجه نسبت با هور دنیوی
 ننموده است و مثل این است
 برای عیسی این دنیا وجود
 نداشته است. ولی در قوا-
 نین تعالیم پیغمبر اسلام هم
 به دنیا توجه دقیق شده هم
 به آخرت و به مسلمین تو-
 صیه می کند که هم در فکر

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :
نقش زشتی که من شدم مجبور
شدم در وزارت می ما مور
روزها رفته حاضر می دادم
تاسر شام نوآوری دادم
کیست ما مور اختیار فروش
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



دسیسه ای که برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای وزیر صاحب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ، من و استاد یکسای لو چند ماه در زندان ماندیم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه شب) رانوشته بود که در قسمت از آن آمده است :
شد پنجمه خسته به زندان فتنده ام
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی
برادر استاد ادا می دهد :

((پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه مادر قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدراعظم به قند هار آمد استاد قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانم و جهان داند
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از بیگناهی مادر این مسئله را رفع کرد به کابل آمدیم ، استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بمجلس منشی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ، مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج درو لسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار - ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شرمیونفوال به خان استاد آمده گفت : ((شما خیلی خسته شده اید به هر کشوری که لازم می بینید می توانید به صفت سفیر بروید))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد در یک مصاحبه اش اینطوری شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم بن علمای بغداد کمک کردند ، به کمک حلقه علمی بغداد رفتم به المان و از آنجا به امر یکسار رفتم خود را معالجه کردم... بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار غربت باقی سالها ، عمر شریف بسربرد . ولی حتی در شرایط دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل نبود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطنند ری چارک بی اگر اینجا رسی
جز خدا و جز وطن هر فی میاور بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چون ندرسه های خیر ، اما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیاریها سان و آثار بیشمار منطوق و منشور دیگر آفرید . استاد قبیل از دوران غربت پیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ، علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده چاپ پیدا شست که امید واریم مقامات مسوول به چاپ و تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان اکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسندگان بین المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغانستان بود .

سنت به مجرد دیدن ما از جا پیش بلند شد ، هشتی اوسکه - های را که تازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا دستان خود به جیب های ساگدا شته ما را رخت نمود ؛ چند روز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمنشی حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد و وزیر صاحب عبدالرحیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه و بالا امرا ب فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت مسوول مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله - کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان (وزیر صاحب مامایم) بود . در زمان صدرا تها شمشخان او را از هرات به کابل خواستند بگرو ز به خان استاد رفتم . استاد برای ششم گفت که از چند روز به ایسن طرف خانها تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه تکتک شد من رفتم دروازه را باز کردم دیدم که یک صاحب منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز وزیر صاحب عبدالرحیم خان مامایم هم زندانی شده بود .



شماره (۱) نایب‌الاربعه الرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی که به خلیلی بگوئیم: شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب‌الله خان و عثمان ج) صبر بسیار بیاید پدری پیر فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند. خلیلی! بدیلت ندیده زهان خلیلی! امثال نجیده ز همین درو دی زهند و کش شیرزاد کراباد تا پشت عرش برین

شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا شد. در شخصیت او خلیلی شاعر، خلیلی صوفی، خلیلی عاشق، خلیلی مجدد، بسند، خلیلی ژورنالست، خلیلی محقق، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند همزمان تبلور یافته است. از دیدگاه قصایه‌ش او رامیتوان فرخی دوران مانامید و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی‌های شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و داستانی بایزید تائیسرات روحانیت حضرت مولانادر شخصیت او دیده میشود.

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن در آنا در شمسو- زنده ترین ناله‌ها را سر داده میگوید: ناله‌خار کن افگند بیساده وطن و طنا و وطنسار و وطنسار و وطنسار استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین - سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند. جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند در ناله‌های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواجہ ابن سعید ابوالخیر را میبینم که میگوید:

الهی اشک جیشی سوز آهی
فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید
کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری بر تائید همین گفته، از او میخوانیم: پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن
افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن
کم شد شمر از برق شعله ی تو ای زن
بستند به بازوی تو ای تو ای زن
زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر

خلیلی زانیتوان با این نوشته‌های قصار و معر فسی کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این فرزانه مرد قلمرو شعر، ادبیات، تاریخ و تحقیق زمینه های پژوهش و گواوش را در آنا او مهیا سازند. جادارد

له درد خچه خلاصییری امانیای
لرخه دوام و کوری ترخو د لاس
کرخت والی بیخی له منخه لای
شی
که خو کاله د لاس به کرخت
والی اخته یاست نیایی د لاس
کار کول بیرته به لومرنی حالت
غیر ممکن وی. دیر کسان چی
د دو اوو لاسوله درد خچه رزخ
وپی بنه به وی چی یولاسس
عملیات کری که بنه نتیجه یی
تر لاسه کره - بل لاس دی هم
د جراح لاس تهور کری

د لاس و تا خواله ...

۲۳۰ مخ پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د
جراحی له همدی عمل وروسته
یی له دی چی د لاس قدرت او
یا کار کول یی تغییر موندلی دی

منجی مور...

بقیاض صفحہ ۴۱

بعضی از مسایل غامض
حکمت را برایم حل نمود.
وقتی به هیجده سالگی رسیدم
پدرم تمام کارهای خود
را به من واگذار کرد و گو شد
نشیننی اختیار نمود و بقیه
عمر را به عبادت گذرا نید.
ولی من برای این که بتوانم
بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج
به کاری داشتم لذا تصمیم
گرفتم که وارد خدمت یکی
از امرای ما و راء النهر
شوم.

راهپیمایی مرگبار

قرار میگیرد. اگر چه ارقام را به شده درباره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورها میمختلف انجام یافته است که همه این تحقیقات آینده خیلیها وحشتناک را مورد تأیید قرار میدهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که آفایا رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست میدهد. همروژه به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش مییابد. اینها بر ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا درجهای بالاتری را تشکیل میدهند. در حدود هشتاد میلیون نفر.)

تا این اواخر کشور (زیمبابوی) از جمله کشورهای آفریقای شرقی بود. اما به بختانه در نتیجه تحقیقات طبی و لابراتواری که در سال ۱۹۸۴ انجام یافت، روشن گردید که انتشار این مرض مهلک به صورت خیلی وحشتناک آن در این کشور راه یافته است. (تعداد مبتلایان بیشتر از ۱۰ فیصد اهالی شهر نشینان را تشکیل میدهد.)

تهدید بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر (جینا) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا همزاد با ویروس آیدس تولد یافته اند. با کمال تأسف که اکثریت آنها بعد از چند روز و یا ماه چشم از جهان بستند. تا اواخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا به آیدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته اند. علاوه بر آن مشوره های تدویر کنفرانسها برای مادران حامله کمک بزرگی نموده است.

بیشتر از ۲۰ فیصد (۶۲)

در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا
بیشتر از ۲۰ فیصد
بزرگسالان مبتلا به
آیدس هستند

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض (آیدس) به دیار ایستی فرستاده است. ویروس (آیدس) به راهپیمایی شوم خود بیش در سیاره ما ادامه میدهد. هیچ قدرتی تا به حال نتوانسته است آن را متوقف بسازد و نه سطح دریاها و نه مرز دولت ها. بهرحال تعداد افراد آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده است. با وجود تلاشهای همیشه گوی حکومت کشورهای آفریقای غربی از جلوگیری از انتشار مرض آیدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شوم و مرگبار خود ادامه میدهد. شیوع ویروس آیدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) بیش از ۲۰ - فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به آیدس میباشند. در شهر هاییکه فعلاً از ۱۰ فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس هستند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آور روبرو ازدیاد است. قبلاً تصور میرفت که آیدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال مییابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که آیدس در سراسر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گهر مرض در حال حاضر از شهرها به دهات گامی بیکه بیشتر بس نفوس این کشورها به سر می برنده انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تماس جنسی بوده. علاوه بر آن آیدس می تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمیگردید باعث عامل مسامعده و سازنده انتقال این ویروس میگردد.

آینه صمیم و خطرناک:

مردم آفریقا (زیمبابوی)

آیدس و حساسترین مرض قرن بیستم

رسم و عادت
دانش جدید
تحت سوال قرار
گرفته است

بارنخست سیاهپوستان

به ارزش نفت پی بردند

نخستین چاه نفت

به وسیله

چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند. بشر بار ها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموشی نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوی زخم و مداوی بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباجسی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تاریخ غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبه دشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم کم کم کسبی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعدا چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت سپردند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی پیغمبر (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند . این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



رقچهای پیاوچای سبز

طبقات یا کف اتاق پهن میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجود در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را با یادهای به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن آنساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عسل اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پاشی احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بعد از برگها را در ماشین ما لشی ولو له میسازند. برگها را از غرابال گذرانده و برگهای لوله شده را از دستار در رها میسازند و اینها دوباره در ماشین ما لشی ولو فرستاده و عمل ما لشی ولو تکرار میکنند. سپس چای تخیر مینمایند و به این منظور برگ چای لو له شده را به اتساق تخیر میبرند (هوای اتاق تخیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۱۷) درجه سانتی گراد میباشند و این مقدار رطوبت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا نخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزار ها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای یک بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متمايز میباشند. برای کبابی که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از آن توپازین و تخمین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن آن، نازک و لطیف بودن برگها را به یک جا های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چای ددغو (وزر لرونکو سایبرایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مصلو لا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خا نه را الوزی مگردقیقه نیت به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبرایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخو ک ددی ضمانت کولای شی چای دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چای دسایبرایی لک لکو وروستی سنبری بایند واوریدل شی.

نیولی دی. چای به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبرایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چای ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوښته گری چای به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

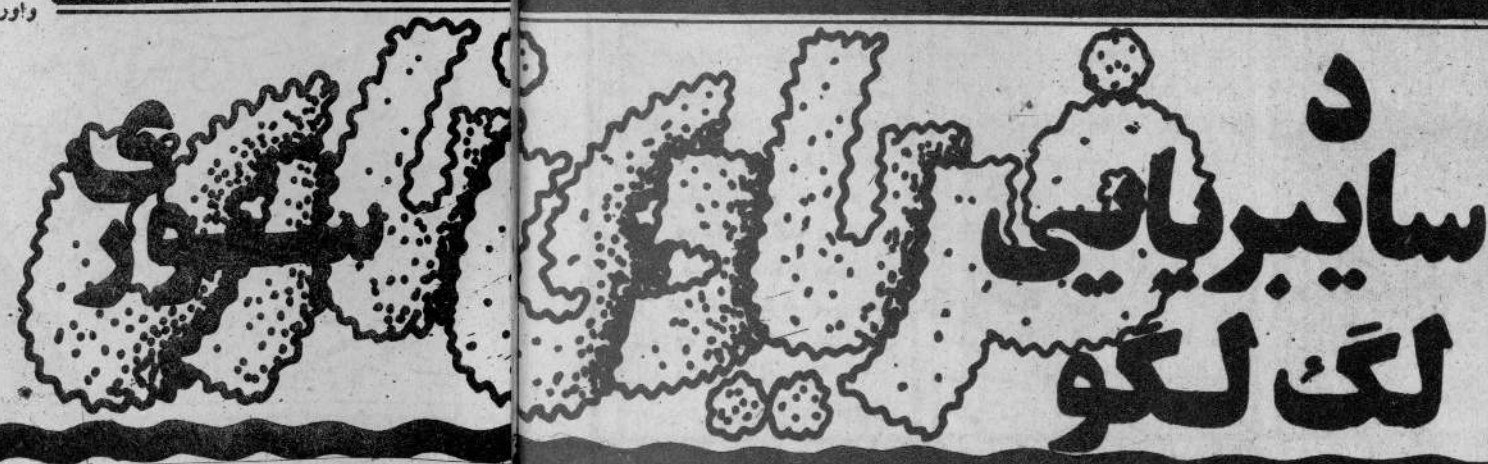
الوتونکی خای برخای باتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زبه پوری او مناسب خای پیدا گری. طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و.س.وی چای نظر لری چای ددغو الوتونکو دخی بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اوه لری چای به دی وروستی و وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زبه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول به (۱۹۳۷) کال کی هندی الوتونکی پوه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهولیدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواووته مهاجرت کری دی. خیرنی بنشی چای سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کری دی. سایبرایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود باندی وراچوی چای هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چای پارک د ژوند دسمو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو پر هغه باندی هر دوول بدلونونه، اوله باندی خخه (مداخله) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چای دنوموړو موسسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زبه پوری ده چای هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړښتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند د راجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی اوگنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دارو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواښ لاندی دی. ددغه گواښ اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبرایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

ورگری دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکسید سایبرایی لک لکانو د رانگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به (سره کتاب) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبرایی لک لکانو باتی دی. سایبرایی لک لک به هند کی (واورین ډوله غاړی) به نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دپسرت پوز د شپزاده ښکار خای و. وایی چای هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی ښکار کولی. (د اشرافنی ښکارونو) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای باندی اوښتی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووبو سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبرایی لک لک له نزدی خخه لیدای شو. په هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسمه پیری کی د دوونو انگیزانو

نن په توله نری کی ۱۲۰۰ سایبرایی لک لکانو پاتی دی



د سایبرایی لک لکو

د سایبرایی لک لکو

خوردان را در لاتراوسه بوی، خود لولان
 به لولونکی سرگردانه دی...
 خلك چي دلته زونه کوي...
 پيا خو بو، پيا...
 د خيلو رخصتيون تير لو لياره راسي...
 ارابه بيده کيزي او پيلي...
 نوب شيلان ويني؟ خو هنج...
 کوي (۱۰)...
 گوينده له خانه سره...
 چي (۱۱) عدلي بو...
 هغه وچ چي گوينده...
 بيرته...
 تر خلكه...
 پيل...
 چاير...
 ادای...
 همنس...
 حيران باقی...

خاترنه

د (۲۵) مخ پاتې
 بوسته يې تري وکړه چي کله به واده ور
 شوه وکړي...
 د خلكه...
 د يې...
 خوته...
 گوينده...
 لپاره...
 يې...
 کزاري...
 مېر...
 مې...
 هلته...
 د ملاشيا...
 گوينده...
 د يې...
 لپاره...
 واخلو...
 فوسې...
 خلکوران...
 خوکلې...
 ريد...
 کينته...
 ورته...
 د جاي...
 به خوب...
 گوينده...
 حاي...
 لولې...
 له يو...
 يې...
 هم...
 کله...
 لپاره...
 رخصتي...
 دوتل...
 شان...
 لکه...
 چي...
 بنگاري...
 پدې...
 څخه...
 يولي...
 راد...
 برخه...
 گونده...
 برهمنی...
 يوه...
 تر...
 ترواده...
 راجگ...
 وايسته...
 اورانجا...



لعمريه هماغسې

د (۲۶) مخ پاتې
 دهالې...
 اور...
 پستو...
 را...
 له...
 درلود...
 ولان...
 کړي...
 هماغسې...
 لولې...
 استغفار...

همادغسې

د (۲۷) مخ پاتې
 داسې...
 لولې...
 ما...
 هلم...
 په...
 دسپارو...
 اړخ...
 ستان...
 سدر...
 پيشې...
 اوار...
 ددري...
 هم...
 پشي...
 کار...
 داکه...
 بقد...
 ۵۹

کرتن انتقام منتظر فرست بود و امروزتسا...
 نست قاتل پدرش را در این ساحه کبر آورد
 و به قتل برساند و قاتلخانه در نتیجه قهر
 باشندار توسط وی هر دو کتای کشته
 شده و خانواده که با هم کینه و عداوت پیدا کرده
 دند د تمسم دارند که باز هم خون راسا
 خون بشوند و خدا کند که درین ضمه و
 وساطت کند و کینه را از دل اعضای این
 خانواده برون یازد تا جوانی دیگری به
 قتل نرسد.

وگسرونی که قاتل

از اردواج های اجباری همیشه خاطر
 های تلخ حتی خوشی در رابطه با ازدواج
 اجباری نیز میسرند فاجعه می به با آوردن
 به فرزند هوده - اله اثر توصیه
 کرد تا وی ایکن از دختران اقا پیش
 را که در خوردی به نام وی بود به آورد
 پسک دوسه روز این موضوع را
 خوشی میباید که اگر آن دختر
 مادرش میگوید که آن دختر
 را باین نام میخوانند که آن دختر
 را بیشتر دوست دارد
 احساس میکند که جان
 بسری فرزندش نیز
 مهمان است.

قاتل قاتل و باز شمع قاتل

وی تازه از زندان رها شده بود و فقط
 چند روز بعد از زندان رها شده بود و فقط
 زبانهان به طرف خانه اش حرکت دهفتانه
 چرا رفتی را محاسره کردند و بلا درنگ
 سره مانند ار او را با رهروی یکجا به زمین
 دراز ساختند. حادثه قصه کرد که کسی که به
 قتل رسیده تیرا مرتکب قتل شده
 بود و به موجب آن زندانی بود
 و پس مقول برای -

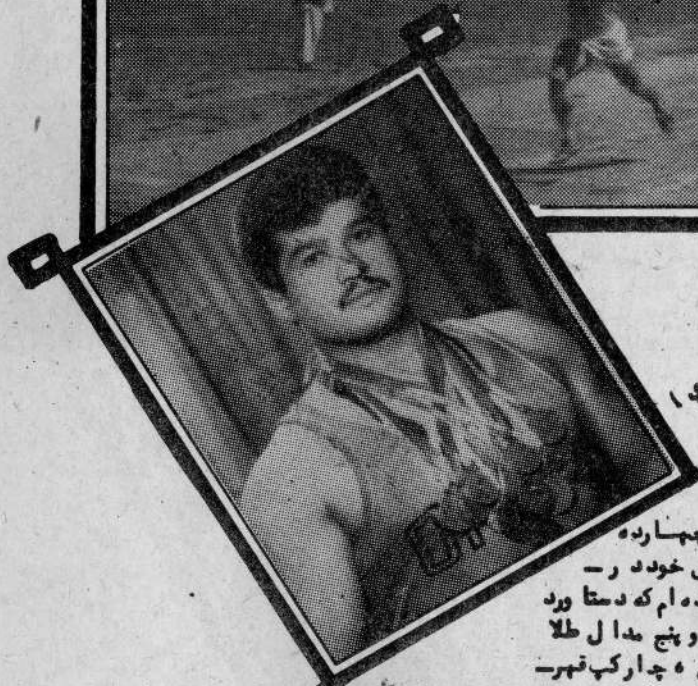
خوشبوکار خطرناک

«خوشبوکار خطرناک» قرار دارند حتی
 به مرگ تهدید میشوند. بیشتر از آن جان
 شان را از دست میدهند. شاید باور نکنید
 اما چنین اتفاقی افتاده. زن که اسمش
 را ذکر نمیکنم باخنده می ده مواد عشان
 شهر کابل از جنگ و گمشدن باخنده می
 تنه آمده از بایک مرد بیگانه طرح افشا
 می میند دو میخواند به وسیله او خوشبو
 کار را از سر راه زنده می خود دو رساز
 دوست وی یکی از روزها را برای ختم کردن
 زنده می خوشبو تصمین میکنند با اتفاق
 هم به خانه میزند و به چاره برون را که
 تقدیر نامش را خوشبو ختم میکند. مرد زهرات و
 بیسته و با جاکتی را گرفته مرود و عروس خانواد
 اتنا می فیتی را گرفته رومی اثر میسراند
 ده خود را به وظیفه رومی اثر میسراند و در باز
 عسر روز را در ایکن اتنا خواهد شوهرش
 حویلی بود در این اتنا خواهد شوهرش
 نیز میاید. انتظار است برای باز کردن در
 بی نتیجه میماند و سر انجام آنها جسد
 را در داخل یک بسجی میباشند و مؤه
 ظنین تحقیق قصه می میزند که عروس خوشبو
 این واقعت تلخ می میزند که عروس خوشبو
 پیش را به قتل رسانده و حالا منتظر سزاست
 مستعد در زندان به سر میبرد.

از خوشبوکار تهدید

۲۵ مدال طلا و قهرمانی

ورزش جوانان



تیمبنده لطیفه (سیدی)

اتلتیک خفیفه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حث ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.
الته این ورزش را میتوان به شایستهترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علافتندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشورمان نیز با تشکیل فدراسیونی از فضا- لتهای جوانان این رشته واریسی و نظارت بعمل میآید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برام معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروپ خوشبختی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکرم "عزیزی" کبستان تیم ملی ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.
جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره می براننده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:
از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقتی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جیانساتیک را تمرین نمودم در ضمن آرزو داشتم تا هم سطح با این رشته استیگ خفیفه را نیز دنبال کنم. روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزایش نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروپ خوشبختی به حث قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعدا به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید.
- مو صوف به سخنانش ادامه میدهد:
ورزش اتلتیک خفیفه که متکی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و قه ای سرخشی گامدار و دش است به نام "گلن سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.
آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدال طلا را در نزد ورزشکار در دست میدهد که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

و تمرکز باشد. و همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز در مسابقات بین المللی و یک نقره در مسابقات اتحاد شوروی خفیفه میباشد.
وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید:
در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلا در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلوم از فدراسیون اتلتیک خفیفه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم.
از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید خریف را به چی چسبزی مشاهده میکنید گفت:

تکواندو

تواضع بازگشتم تو اصرح

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال میکند.
محمد فیاض نخستین تمرینات خویش را در این رشته تحت رهنمای استاد شریف و استاد رحیم مریسی های کلب ورزشی "فا" به پیش میرود و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.
در پهلوی این ورزش علاقتی خاصی به ورزشهای جیانساتیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد.
محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو میاورند چنین ابراز نظر می نماید:
ورزش تکواندو ورزشی است که احساس متکی به خصوصیت های ویژه ای انسانی چون: (بقیه در صفحه ۸۴)

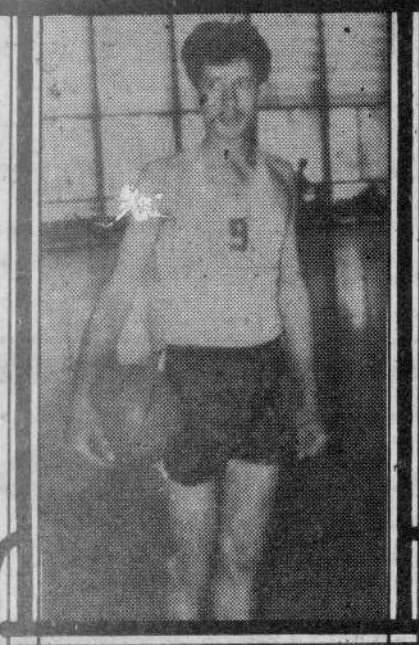


دفاع و حمله

صحبتی با عیدالله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال کشور

باسکتبال ورزشیست زیبا و اجتماعی که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکتن از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها شایسته هویت نماید و تخنیک ها و تکنیک های ایمن ورزش به دو گروپ تقسیمند، ی گردیده است. یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب نمایند به سرعت قابل ملاحظه نموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیکهای باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال عیدالله ارغندیوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت رابه میثابه در خشان ترین چهره های باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به میثابه شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نمائیم.
عیدالله ارغندیوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خویش را



سوال جاهلی است و حرف مقابلم را صرف رقیب ورزشی یا دشمن ورزشی به شکل صالح آن میپندارم نه تنها من بل تمامی ورزشکاران خواهان آن اند تا موفقیت و امتیاز را از آن خود بسازند که این احساس در ذات خود تا به نهر منتهی بر روحیه ورزشکار به جام میگردد.
آنگاه پرسیدم چی مشکلی دارید چی خواهد گفت؟ میگوید: مشکلات فوق العاده زیادی نه تنها دانشکده ورزش و دوش است بل مانند یک مرض ساری در همه بخش های ورزش سرایت نموده است و طور مثال نداشتن محصل مناسب برای تمرینات و سامان و لوازم ورزشی کسب نمودن صفرهای خارجی ورزشکاران در اثر عدم موجودیت بودجه ناکافی المپیک و فاکتور مده اینک ورزشکاران بعد از تمرین به جای صرف نمودن عصر به لازم آید میباشند در زمینه خواستار توجه بیشتر از مقامات مسؤول میباشم.

بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زرغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه مارا زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

صفحه معلم سا پنس لیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زرغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داشته باشد.

محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که استعمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یی چنانچه مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا یسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاژ (ته از) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶۴ تا ۱۰ درصد) و در چای سیاه (۰.۴۸ تا ۱۰ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف کسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ تا ۳.۲ چای سیاه ۳.۲-۳.۲

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در نیمه سینی های فلزی که روی شعله های هیزم قرار دارد،

کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فراخوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعا درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا م

فراخوانی برای آن عده از هوطنان که در خارج از کشور اند خصوصا آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

نظرا بتدانش آموزان ایسه زوغونه :

دیاندانش آموز صنف یازدهم: مجله سباوون واقعا مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید عکس های پیش از حد ستاره های علمی خارجی به خصوص هند یست. واقعا که مساجد خود کش و بیگانه پرست استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

الفشین : صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

از همه آنرا میخوانم. موضوعات سیاسی در این یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امید وارم با ظفر شامس مصاحبه بی انجام داده شود. **و یحیاه تاه !**

در مجله موضوعات معمولی مانی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان واقعا آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قابل شونخوا رسند میشویم.

نوشین : سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد میکنم تا در یکی از شماره ها با وجیه و فرید رستگار مصاحبه صورت بگیرد.

مشکلات ما را بشیر کبیر

محمد مصطفی قرمکوردیان

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های وید یو فلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها وید یو گیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی ها از یک سو به صحت و روانی و از سوی دیگر از راه های غیر معقول به دست می آورد.

با آنقدر که به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن نمریض های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پرسیه صدها بیمار در داخل بسترهای ((ایدس)) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطالقهای بیمارستانها نیز به حل مسئله کمک نموده است. مریضهای مبتلا به ((اوبیا)) و غیره رفاهاتر از اجبارا به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

ایدس به یک بحران تبدیل گردیده است، بحرانی که به صورت تدریجی انکشاف یافته و جنگ آرام است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن نمریض های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پرسیه صدها بیمار در داخل بسترهای ((ایدس)) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطالقهای بیمارستانها نیز به حل مسئله کمک نموده است. مریضهای مبتلا به ((اوبیا)) و غیره رفاهاتر از اجبارا به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

قصص اقران

بومه از صفحه ۵۲

پامپمی مرکبار

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو خانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصه های شامخ اموال فراوان و باغهای خرم و بهنادر خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت: ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

سپاوون کودکان

عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . يك روز کوروش نامزد موش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- موش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .

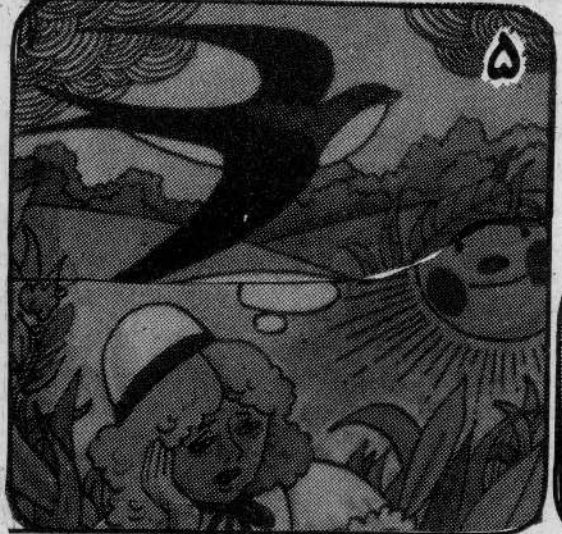


۳- عروسی شام همان روز بود . موشیکه داماد مصر و فوشیدن لباس بود ، موش صحرائی به بهار رونموده گفت .

۴- بهار و کوروش در حال عروسی بودند . آنها یک موش مقبول را نزد یکی های شام حتما برگردید .

۵- بهار از موش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگنجد تا بر او سوار شود . در باغ بهار و کوروش به بهار و عده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به موش میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین انا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . موشیکه داماد مصر و فوشیدن لباس بود ، موش صحرائی به بهار رونموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین تو زنده کیم را نجات دادی من در چنگال موش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد موش عروسی آغاز میشد . بهار با نا را حتی گفت : چی تصادف بدی . وعده خلا فی چقد ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دختر ک را کک کنم . او نیا بد سرگردان و بی سرنوشست باشد . او ، یک فکر خوب...!!

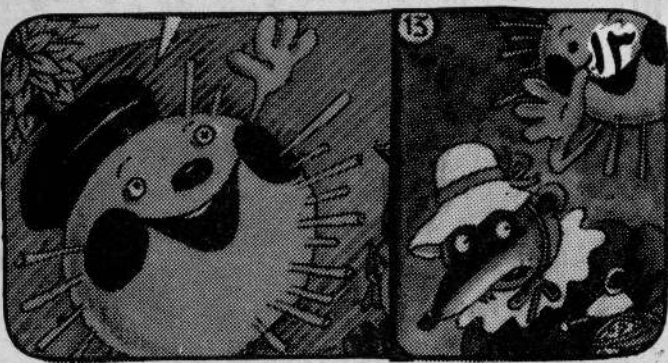
۹- احدین انا مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر با یه آفتاب غروب کند و موش شروع نشود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بزمین امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبزم که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه میبخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

۱۵- احد سرزمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا ده بی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با یان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .
 آخرام میفامی که مادر مرده
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده
 چی غم استم وای ده چی غم
 زن با صو شیوه گپ خوده
 ادامه داد . آخرام ، هله که
 امشو نوکریستم ، هله که
 اضافه کاری دارم مجم که فلان
 جای میرم ، مجم بیستان جای
 میرم ، زن کدو حالی دوتا استون
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :
 و آخرم به خاطر اضافه کاری
 شوهرت خودت اضافه بیست
 شدی . دینم به جای خنده
 گریان گده ، آاا ، او او او)
 چون دل بسیار نازک دارم صی
 که میبینم کسی گریه می کنه
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم
 و شروع به گریه میکنم کا ملا
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی
 گریه می کنه نسبت به نفر اول
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه
 گریان سر میته ، گریه به
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که
 چگونه کنم - همی هرکس که
 مره میبینه به زور خوده
 همصحنتم میسازه شاید گپ
 خواهر خوانده هاجراس با شه
 که میگویند (قواریت آجزک
 مالوم میشه) او روز ده غم
 امتحان که کلگی چقدر نقل
 کدن و امامه نتانیستم از او
 مستفید شوم سوار سرویس
 شد م که ده پالویم یک زن
 شیشته اول ساته پرسان گد
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .
 به بی حوصله گی گفتم - وی
 ندارم دیگه . گفت : از اول
 نداشتی ، گفتم ، نی !
 از اول داشتم - گفت : خی
 حالی چرا نداری ؟
 گفتم : ساتم ایستاده شه
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :
 یانی که ده دستت میکدی .
 گفتم : نی - خی ده پایم
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

بقیه در صفحه (۷۲)



تأثیر نگاه حافظ جوانی

دختر جوانی از یک پسر
 جوان که در صحن پو منتون
 با مصنفانش قلم میزد .
 بدون مقدمه پرسید :
 ببخشید ، شما بچه ها
 میان هم چی قصه میکنید ؟
 پسر روبه دختر کرده
 گفت :
 آنچه که شما دختر ها
 میگویید .
 دختر باکمی سراسیمه گی
 گفت :
 (وی) خیر چقدر بی تربیت
 هستین !

در مجلس صحبت از تأثیر
 نگاه بود .
 یکی از حاضرین گفت :
 من شخصی رامی شنا سم
 که روزی در یکی از جنگل های
 افریقا با شیری روبه رو شد
 و همینکه چشمش رابه چشم
 شیر دوخت ، شیر پیشروی
 پای او زانو زد .
 همه گفتند : آقا عجیب است
 باید چنین شخص را دید که
 حالا کجاست ؟
 او جواب داد :
 داخل شکم شیر !

نکته های نیشدار

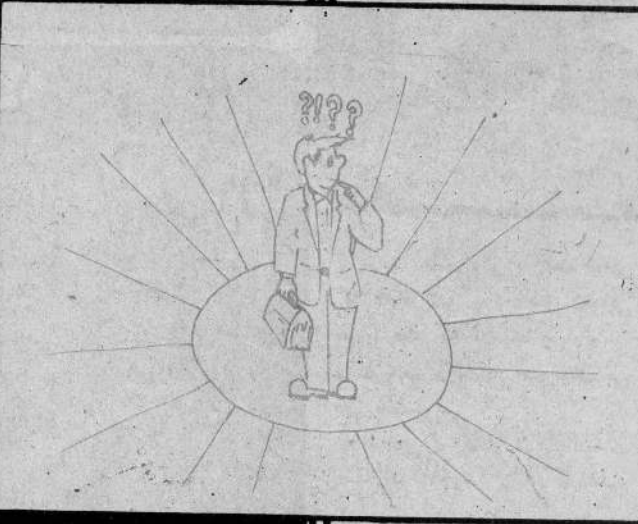
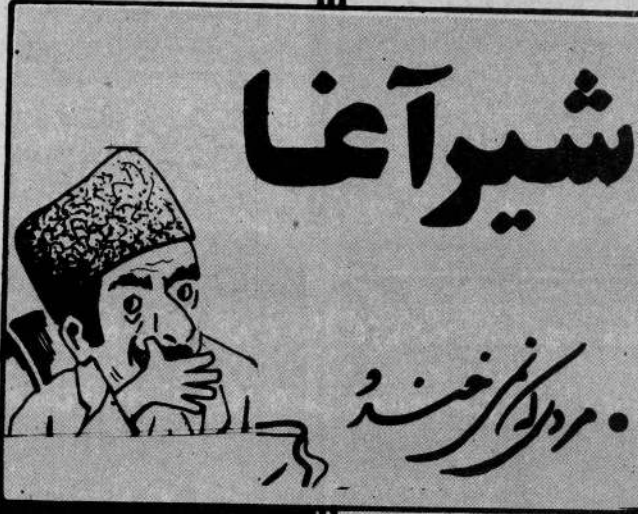
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
 کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
 شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!
 اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
 پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!
 عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک?
 عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی .
 تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش .
 وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی .
 شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را (بوتل؟!) بنویسد .
 مامورین انانیت آسیرلمی که تازه قدهلم نموده اند کجا
 رفتار رسمی - استراحتگاه های نیمروزه .
 تلویزیون - نالیبت خواب آور .
 سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا .

تفسیر

دولافوک باهم صحبت
 میکردند .
 اولی - من آنقدر زبان
 انگلیسی را میدانم که هیچکسی
 نیداند .
 دومی - پس بگو که گوسفند
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟
 اولی - گوسفند را خسو
 نیدانم بزرا خسویک چیزکی
 میگویند .
 ارسالی حکمت الله ناظمی
 کارمند شاورالی کابل .

میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه چیز میشود .
- خولی از بزرگان در خانه کوچک میشوند .
- چشم عقل همینک نمیزند .
- بعضیها از تبار تیزند .
- ناز جو پای نیاز است .
- خیلی ها بالباس حرف میزنند .
- فرور ریاست و سقوط دیانت است .
- شریک حد اقل یک سر دارد .
- سهل و اتفاق قطره هاست .
- دلبری کار خولههاست .
- دلدارها اندکند .
- بعضی از گریه هارو - کش خنده کرده اند .



لطفاً در وقتاً تخلید

چون فوکه های وحشی

چند مصنفی
 گرفتند تا روزی معلم خود را
 عصبانی بسازند یکی از آن ها
 بدون مقدمه گفت :
 معلم صاحب ! این راست
 است که پدر شما جوپان
 خوکهای وحشی بود ؟
 معلم بدون مطلق گفت :
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .
 متأسف هستم که فعلاً این
 وظیفه را از اوبه ارت برده ام
 و همین اکنون مشغول این کار
 هستم .
 ارسالی ذکیه کوهستانی

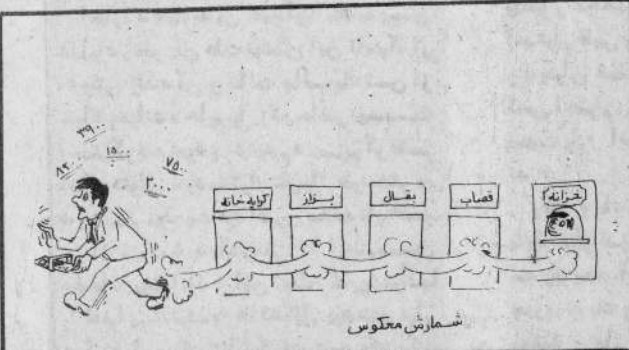
معلمین
 مظلومان

کودک : پدر جان میخواهم
 معامله پر منفعتی برای شما
 انجام بدم !
 پدر : چطور ؟
 کودک : میدانید که در
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی
 رانشان میدهند که صدملیون
 فرانک خرج فلبرداری آن شده
 است !
 پدر : وبعد چی ؟
 کودک : وبعد اینکه شما دو
 فرانک به من بدهید من میروم
 آن را تماشا میکنم وبعد میایم
 وداستانی راکه صد ملیون
 افراک ارزش دارد برای شما
 حکایت میکنم .
 ارسالی فریبه ورسته

بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره
 د مامور به کورگی خردی با یسکل
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی
 بی له تیلو زورور دی با یسکل
 آشپز باشی



کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړې :
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شی .
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښو شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره پوزی راشنه شپدی ؟
 هغه بی له خنده ورته وویل :
 - ددی له پاره چی خو لی به سترگو راکښته نه شی .
 بیایی ورخنی وپوښتل :
 - پوزه دخه له پاره ده ؟
 هونبیار ورته وویل :
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :
 - نودا خپت دخه له پاره ده ؟

دبریتو ویستان



اختر گل چی تنخواه واخیستل نویه منده دمنپوی به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :
 - کیلو په خوه ؟
 - ۱۲۰۰ افغانی !
 - دخدای دپاره ! ترخدا مه نلری ؟
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .
 - ده .
 - (د... غوښی کیلو . ۱۲۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟
 - شته خو ویده ده .
 - نه راو یشیږی ؟
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتو د ویستانو یو و ینسته شکو م . ترنگ ...
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .
 - هو واله نه راو یشیږی .
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکې همدا ښار وا لی دبریتو یو و ینسته وشکوه ، هغه و ینس نه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و ینسته تری وشکاو . خو ښاروا لی و ینسه نه شوه . خالی کڅوړه لالمانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزو ن قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و ینسته په خای دو . و ینستا ن دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لږ تند کړل خو د ترخونو په اوریدو او خبرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غوسه وویل :
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاوړه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو ویستان و شکوی .

دمریخ دکری مطبوعاتو ته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خو کار دبل کوی او دوحه ډله چی کار خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخپنکی برمه دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه ، نوی له شکه به ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی))
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

محبت او مینی خخه اخیستل شوی دی ، خوبه دوی کی دغه صفتونه لږ لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیږی پوی وړی خبر برسر یو د بل وینی تیوی))

گرانو لوستونکو به ضرور درادیو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوریدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کی په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه چی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای ایکساید ، دبیرینت او دجایبیریل دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوبنتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره پوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زون شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمن

قصه خانه خودما

آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامگذاری و حتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هایم را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم و تصمیم گرفتم آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- می از خانه خود مابفرستم تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست و شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما میتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هایم که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روزبه روز خراب شده میرود. نمودار آخرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قابل استم و دیگران همه را دوست دارم اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود به نواحی بازی میروی. به خیالم که از همی بجله خواندن و فاول خواندن تهر- نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیکنی؟ مکتبه خود خوب ده به بخندی غمگین کی -) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و حتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیگرد: آخر به خود دهنمت نیستی به خیرت گپ میزنم. و حتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خوش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس به بری هر گپ یک دلیل مینترا- هن و کتشان یکی- دو گفته نیستی..."

به مادرم میگم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خانه باشه همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست هر چی اس بین خود- ماس و او با قهر زیاد تر جواب میدادند: "زیاد زبان نکو و مره عقل مباد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم."

مجبور باید حرف هایم را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همین غمها و غمها هر خواننده هام زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی میرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است مگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود غمخ شک میفمورد. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از برون دا- شته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد روی دیوارهای اتاقش یکس ها پوستهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که میرای کسی تار میدانی؟ به میگم که چرا یکمان بگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زبر لب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکنی. مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفت بالا- نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست و حیانهس و شور بخوره خوار خواندیم اینو که غمخوار - خواندیم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست و خاک به سر آفتد خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها بر نامه معمولی و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

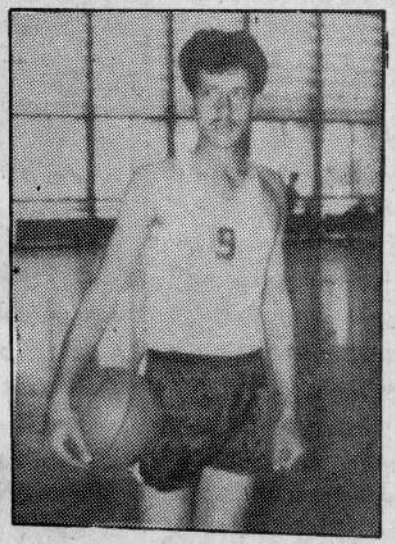
اما چیزی که مراد من حال بیفتد مسوی آزارده و آذین میکند، نسخه اخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صبحا

برایم چیزی نگفته اند اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود همو آنهم با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الایام در این خانه روح نبوده که دختر بگوید میگم یا نیگم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چیزها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالک زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است و باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفهمم که از خودم میهر - سد: آخر چطور خواهد شد؟ و راستی هم آیند من چطور خواهد شد؟

دفاع و



بخه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قابل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقمندی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیله و ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای جز- بیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج مسا زده این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها ی جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری - فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

تست

بچه از صفحه ۷۷

۱) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرد. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک نشاید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۲) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که باید بگردان چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفته خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما - جهت سایر خور دار شوند شما از محاسن - زیادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنابراین حرق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشد و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۸) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خوددار میتوانید صفت پسند چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میگردید.

تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...
 هکار میباید . اما با تاء سفک عده می
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود
 تا گویای ادا به نهایت به است التمسک
 به پایست فدراسیونی را ایجاد و در چوکات
 آن جوانان را به استفاده سالم از این
 ورزش و هنر می نمایند .

در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -
 نده بود . * * *
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم
 تا خاطرات امتیاز بچن را در باره -
 مسافرتش به افغانستان از طریق نشریه
 ها و رسالات فلسی و یا غیر فلسی هندی
 به دست بیاوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی
 زویو ها و اقوا هائی که در این مورد هم
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد
 روشن گردد .

مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهایی) خود برسند همه میخواستند
 که مثابه (تن فی کن) باشند (تن فی کن) و
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن
 اندام مناسب به مثابه سهولت مینی ژوب در آن زمان
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-
 فی کی رایان وی اظهار نمود که بر این من صرف
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه
 همچو مطلق و واقعیت نداشته است . هر مودل (سر اسری)
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشد پیدا جنبه
 اجتماعی دارد .
 هیچکس نتوانسته است که بر نسیم های پیدایش
 آنها را توضیح نمایند .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای
 ۶۰ بالاخره از (مینگ) زانو بالا رفت . دامن های
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویوحت های در رابطه
 (منع) مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا
 مینی را به مثابه سهولت آزادی های خود تلقی میکردند
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران
 و مادر کلانهای انجده و دشمنیه های که با های خوبتر
 در جاده ها به معنای مینی گذاشتند به مرکز مینی
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل
 میداد کلیسا های کاتولیکی در مورد جدید (دموت -
 به جنجال بزرگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید
 (پیداایش) راپ های مکل فرانسوی ارتباط مستقیم
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت
 نعل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه
 مینی در آن زمان موجود می آورد قابل تذکر و جالب
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل
 نیست که لباس مینی اکتره در کلکسیون لباس های
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی
 ژوب امسال سرودها و در در سرهای طلای ۶۰ را
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی
 ژوب است

تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه
 تائیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و
 چی پینتواد بیات تن هغسی زویو او هنری
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی
 اد بیات در اوطبعی ده چی دافارسی
 اد بیات در هر لوری نه چی وی به پینتواد
 اد بیاتوبانندی خیل تائیرات گزاروی چی
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم
 کارارد چاله خوا ؟
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی
 مثلاً . داستاد تر ی مینی مقالی چی
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست
 داستاد روحی کارونه دیوید باملری در دی
 چی د هغوی د (ادی خیری) اش
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد
 روحی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو
 شاهد یو . زویو فرهنگی محیط به یوه
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف
 ارای بیول ته به نفرت سره کهل . اد بی
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفه
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت
 زویو دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیولالی
 زویو دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم
 سوری لاندی نیولی دی . اود سیاست
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر
 دلته هره رخ به لری کویو اسلوکونیو اتانسان
 ظل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به
 سائیکولوزی بانندی جویوته افغیزی لری . الب
 داد جنگ لوج او برهند تائیرات دی چی
 زویو تولنه ورسره لاسرا وگریوان ده .
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زویو داد بی
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زیا به نظر دغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن
 زویو به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد
 د لیکلو سویه له بد ه مرفه لینی چی د نغد به
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی
 اهاتت . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری
 باید وویاو . چه دایاد داشتونه . نقد نه
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالفی
 اوغراق اسیر خبری یوجا - بل چاته ک نسبت
 ورتول کیزی چی هنج سلیم عقل وریاندی
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگی
 ایتماترف به سویه ک آثار موجود وی . ترکومه
 هایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده
 لرم . داخبره مطلق دملی او نه ده . لکه
 چی زویو دینتواد داستانی اد بیات و پسر
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زویو لیکوالان دغی خبری ته پیام
 وروانه روی اونه خیلو لیکوا و اتاروکی لیه
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی
 ته کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه
 رحمان بابا چی وای
 به دکان دنا بیبناو جوهریانو
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بدقیافه معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شدیم دخترم بنوشه در قلمرو پرازمهرامس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با ما. بار زودآقا رسم گریستم که به نوروز بفرمایند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادرم گفتم پلاطم را از نوروز بگیرد و مادرم از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوروز به امتحان بگیرم اما میدادند که با رفتن دوباره به خانه نوروز به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی های زونا نام. تمام هستی ام عیارت بودند از کتا رجاده می کاههای زیاد در آن میگذشتند میگردم تمام هستی ام را میدیدم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

حق بیرون شدن زاندا شتم جز زمانی که خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یکروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد، پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زنی را افشا کنم درضا که او خود را عقب میله های زاندا نمی رسانده گفت: (تو نیتدا نمی کنی در زاندا هم نفر داری اگر نام اصلیات را بگو می ویا بگو می که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگو می که نامت نسرین است و عروسم است، ترا زود به قنمانت آزاد میکنم و به بوسه نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه می که پناه میبردم دروازه دخولی محبس عمرم بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر میباز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرین عروس زینبا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مراود - باره تسلیم (خشویم) زینبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو - تمندی راه یافته بود او هر بار یکه میامد مرا دریدل بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگرفت دوباره مرا تسلیم مالکم زینبا میگردد باز هم در یافتم که فریب زینبا را خورده ام او باز عده دروغ داده بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خانم برود من سرگردان جاده یاس در او دخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زینبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سرم گذشت بودم به آنها گفتم که شوهرم کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زینبا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن بنجاه هزار افغانی میگردم و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زینبا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس مو قف نشد که

سرم بنوشه ام راتوا - بنوشه بودم با خودم میاورم به کجا؟ شاید در کمتر از اساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با ترحم برسید: (چشمه؟) و بااختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده نداره کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کیک میکشند اگر در جاده ها بسا نی باز گیرت میکنند بسا در خانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه - ش برایم جایی بود، رنتم و با و با خانواده اش معرفی شدند و او خودش را زینبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهاش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذشتانم. زینبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسرم نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرم. درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زینبا پدید آمده بود اول انگیزه ترس از دوباره به بند نوروز افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارام جگر نپا زنده گی ام.

من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود، یکروز زینبا برایم گفت که استنباط کرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هو شت با شد که سر کشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایم دیدم به چشمهایم که لحظه ای برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگریستم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و او که چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش. من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زینبا رضایت فکر کرد.

زینبارا دستگیر کنند و اینک من در این زمان انتظار محکم ام است. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دل به اوسوخت به نا من سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: (چرا آنروز که دختر وشو - هرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نمیشدی.) (من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگردد و آنگاه من زیور تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم ام بی هیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش اش وداع بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زمان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر فراد بیزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جریم سنگین تر بندی کنند.

امروز نوروز است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوروز نیوده.

کی میداند بازنده نوروز بعد بنوشه در زاندا موقعیت نوروز را جشن خواهد گرفت - نت در زاندا؟ در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کجند که در کدام روستیخا نه؟! و یادختر که همسایه نوروز که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زینبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

آدمی، قایم با کتبت از فتنه میانه

آرامش خاها، از نسل نسل لاله ها

بهرتر جمیع می که برای مراد و تازای خوشتر است، زنگ خوشتر است از آن خوشتر است.



فرشته گاه زینبیت

برای شما فال دیده ایم



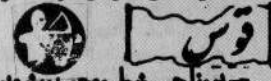
میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خویش را با کمال بهد برید.



عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خود پیش را ناراحت می‌سازید وقت که بدهنده کی کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روحیه زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غمیده و دستان خویش خود داری کنید.



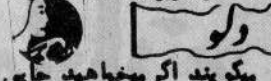
قوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی کم داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌جوید در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را باغذای خانوادگی تان واری صمیمانه نمایید.



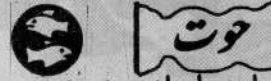
جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدهید بهترین است کارهایی را انجام بدهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



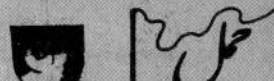
دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسراب سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسوولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خویش توجه کنید.



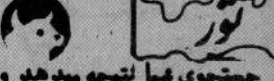
حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



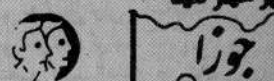
عمل

احساسات خویش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را خجسته‌تر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



جستجوی

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌شوید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صبر و تاراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهره‌مند شوید.



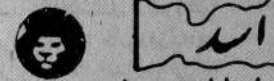
جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کوشش نتیجه نمی‌دهد خود دار باشید.



سرطان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند می‌کنند نیست نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه‌های مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌گویند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نباشید.



سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بهد برند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را بایکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌دهد. نهد که چگونه جمعی را با صحت‌های جا-لسب و متنوع خود سرگرم سازید. شما آدم-های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌سنگ و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و یکدندگی رضایت کامل نمی‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به ندرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشکین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید.

بهمه در صفحه (۷۱)

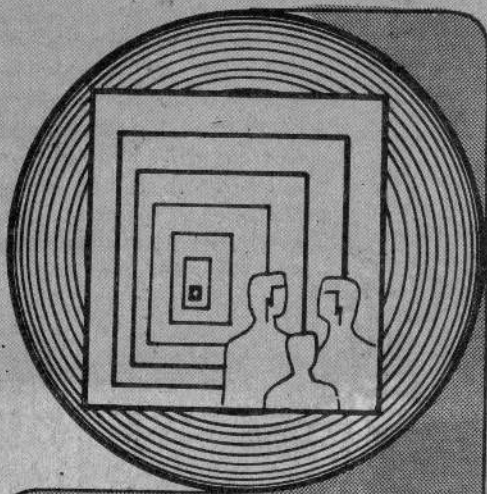


باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک نمی‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود-ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود دار باشید و پیش از حد در کار دیگران دخالت نمی‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد همه گره از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است.

چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟

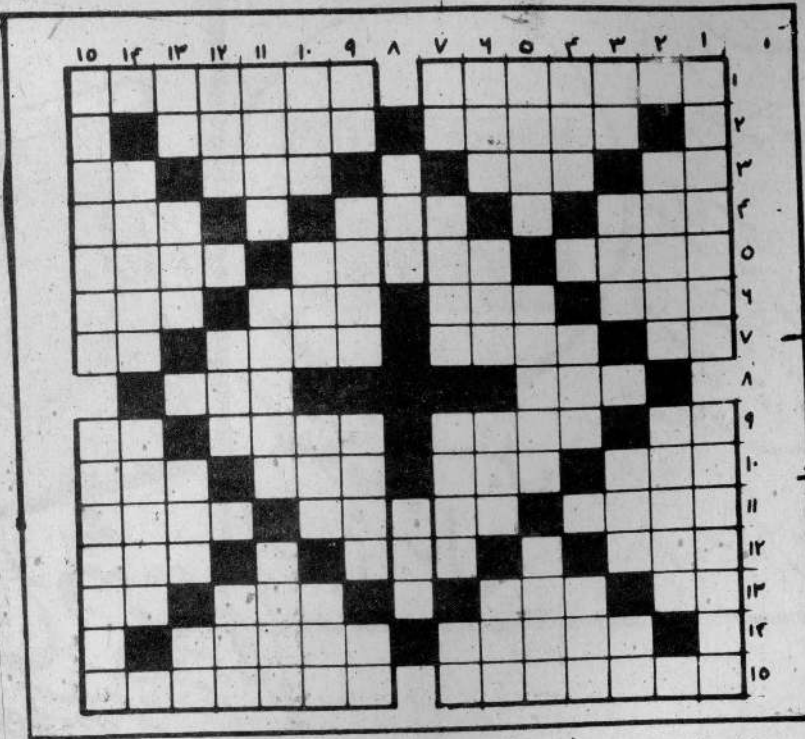
اکتوبر شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از زبان سبیلتر از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابل شما به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارید و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید.

(۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، كه هه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگاڼه مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولېسه برېم، آگنسي هېږه متعلم لېسه نـ روان خېر خانه، محمد طاهر مزدي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذرخش مېتور محصل طب معالجي كابل، زېد صالح، كاره سلجوقي اولېسه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولېسه، زرغونه، منوه شېنا متعلم لېسه نسوان خېر خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ع اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذرخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مرگان سېاهي اولېسه برېم، شگوه رحيم اولېسه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولېسه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوېر، نايجه افندي اولېسه برېم، سان، وحيده اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پېول زلفيه پېول و، زرفشان پېول از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپره شناخته شندن، خواهنشتم په دفتر مجلې شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپره شناخته شندن، خواهنشتم په دفتر مجلې شريف آورد ه چاپره شانرا تسليم شونډ.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوگ کارهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

برای حل کننده گان جایزه های ذیل در نظر است.
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگه
 دو کتابچه پسرانند از بانگه ملی افغان.
 یک پوستر شاهپوی فاطمی تحفه فرهنگسازان بزرگ افغان.

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.
 کجک که شاعر آن گوست؟
 شکستن
 چشم را خیره کند پرتو زیبای تو
 من و از دورتاشای تا شای تو

- پستی - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایبدری
- عمومی:
- ۱- فرزند قربانی بیضمر - بیسان
 - مشترك المنافع
 - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن
 - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم
 - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان
 - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت
 - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک
 - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی
 - ۸- کوتاه به بشتو - آرزو
 - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوبرو - من و شما
 - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه نشه استفاده می کند
 - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش
 - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب وتوان
 - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی
 - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند



سازگاری

پرسش ها

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا اقلیمات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبودند و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی یا خصوصیات ویژه شده نه به سیستم های امروزی صناد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا

بخه از صفحه (۱۶)

جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزامی بایستی به پای برسد و

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند باگنشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

وجود او رده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند! ...

شورگتهای جاپانی:
 محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان درهم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیباران اتسی معروف واز دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازندهگی را کاملاً از خاطر بسپرد ولی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود موامعدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همرا با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شدند.

بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیا به تنهایی ۱۰٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است.

هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست از این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شو د که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بیلیون دلار بالغ گرد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد و با حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیا ادر آینده بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با واقعیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند این بدان مناسبت که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

دو سه ماهه سال گلبهار
تا ماه مه صند عمر بدست آورده
مرا تامل کنید
کلید است عدوس خنجر و کلید نو
همه مطالبه زود خوشتر
آدرس: چادر ابر طرف بدخانی



گلفروشی سنبل
گلفروشی سال



عینک فروشی روشن

اگر میخواهید عینک با کیفیت و مطمئن بخرید عینک فروشی روشن
۲۵ ساله دارد مرا چونایب در عینک فروشی روشن
شاید ترین عینک ها طنبر را از مشهورترین کشورهای جهان
وارد و باز فروش آن نیازمند در عینک فروشی روشن
آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزل سینه پامیر

دستاورانت محبت



بومرغ و کوروش شیرازی همزمانی میفرمودند که در دستاورانت محبت بانک
تأیید دستاورانت محبت بانک همزمانی میفرمودند که در دستاورانت محبت بانک
رقبت در دستاورانت محبت بانک همزمانی میفرمودند که در دستاورانت محبت بانک
بمقام دستاورانت محبت بانک همزمانی میفرمودند که در دستاورانت محبت بانک
بمقام دستاورانت محبت بانک همزمانی میفرمودند که در دستاورانت محبت بانک
آدرس: حد اول حدار میوه عمارت محبت بانک تصدیه چهره سردی ت ۲۵۷۶۶

رستوران ذنبق طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنبق طلایی همیشه در خانه
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایید. رستوران ذنبق طلایی
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنبق طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو در سفله المانج

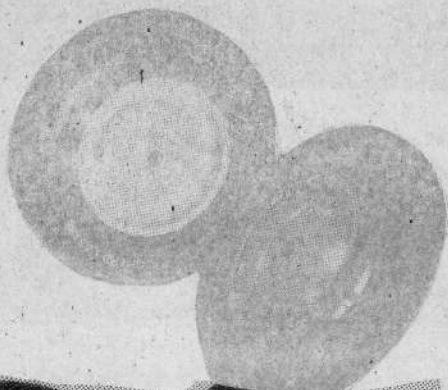
فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نمایند فروشگاه جواد را یاد بگیرید
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پفلا، جپر کاو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، تمام
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کاو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه میدارد.
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

تایر موتر با اطمینان بیشتر

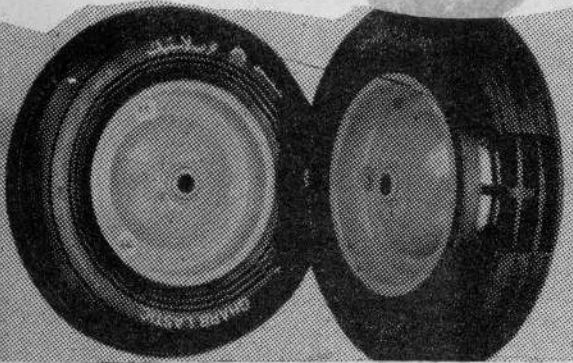


شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر آئید
مطمئن شوید این تایر را که شش ماهه ترین گشتی تازه دارد گرفته در خدمت شما قرار دارد.
این تایر ای توپس ضد پنچری و ضد کشنده فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اطمینان
بوده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای حمل نقل امسال و تا شین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهر گیری راحت بشید.

آدرس فروش: - کل محمد اعلی جاده نادر پستون - محله ماکیٹ دوکان غلام رضا
سالک و اف چهار راهی کراچی مرکز سر ای علی محمد عطا دوکان محمد رضا دریا
تلفون ۳۴۹۸۱



مسافر بازار کبچہ

اگر قصد سفر دارید
در بسہای خمیے آرام
و ستریح ۳۰۳ سفر
کنید.



بازار کبچہ بخیر بس شمارا
از کابل به پنجری استنگان
و مراد شریف مع الخیر میرساند
آدرس:
کابل - ساحه واقفان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶
 فیف کابری، گیت ۲۰۰ وصال نوری، گیت ۴۰۰ نصیرم آنگ سلا آماره
 فردر ساخته و فلجی محکم و غیره، اطور کرایه بد کستر علی شمس گدا
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلبر واری نماید
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس های قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷
 نمایندگی ذبیح موزیک در میرولیس میدان مقابل بانک پیل

ذبیح
 موزیک



قرطاسی فروشی صد

قرطاسی فروشی صد (اقدام کتاب و کتابچی
 انواع قلمها خودکار و رنجر و صد ها قسم جنس
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوس و دول
 اخبار بقیه، جوانان لریوز و سایر شریه بار را
 به قیمت نازل عرضه میدارد.

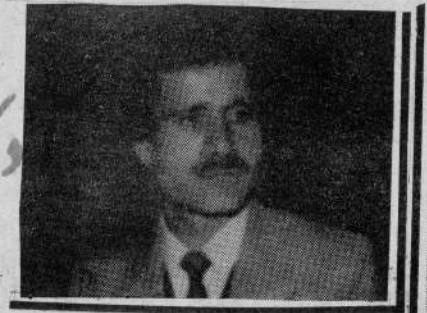
آدرس
 زلفانخ، ایستگاه متری کولایی
 پارک

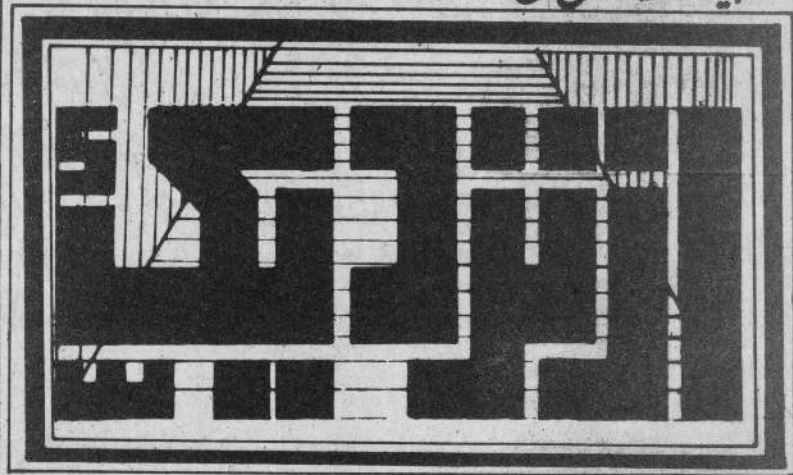
رهنمایی در خرید
 و فروش خانه
 زمین آپارتمان و موتور

رهنمایی مساطات

روح الله تقیری

شهر نو چارراهی حاجی یعقوب
 متصل مسجد جامع شیرپور
 تلیفون ۳۲۰۴۹





بر سا زیم.
 همکار گرامی و حیدالله
 سلیمان زاده محصل بسو -
 لیتخنیك كابل!
 نزد يك بین مطلب (زن از
 نظر پیشه وران، را همین
 اکنون میجا ید.
 (زن از نظر ساعت فروشی)
 زن همچون ساعتی است که
 مانند نا نیه گرد شو هر رادر
 يك ساعت سی دقیقه
 میفادند و اگر شو هر مانده
 شودو ایستاده گردد. با گپ
 های تان بالای را دو باره
 کورک میدهد.
 (زن از نظر گلکار) زن همچون
 گل ما له ایست که شو هر را
 مانند گل بر سر خشت میکور
 ید.

* همکار خوب سلما زارا
 فارغ لیسه آریا تا!
 در مورد گله های تان باید
 گفت که می بوط نزدیک بیسن
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته
 رسان نیست. ودر مورد سر-
 کردنی (جسجو کردن بقیه
 های مطالب) باید گفت، چسی
 فرقی میکند همانطور که روزانه
 از عقب سرویس های که دور
 تر از ایستگاه منت توقف را
 بالای منظر بین خویش میگرد
 آزند، سر کر دان میشود ید.
 یگان و قمت جستجو کردن
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی
 نه خواهد بود. از شوخی که
 بکنیم، میگوئیم تا این
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

* همکار خوب فرو زان فروغ
 حسن زاده فارغ التحصیل
 لیسه مریم.
 نزدیک بین یا ماینه اش
 هر قدر این بفل و آن بفل
 مطلب (علامت خار جی و خصلت
 از نظر حکما) رادیده، نه توان
 نست پیدا ند که این مطلب
 چقدر صحت دارد، امید بدم
 از این جای اقتباس مطالب
 تا تارا هم شما هم درنگر
 دوستان و همکاران مجله
 تذکر دهند. صحتش باشد!!
 گرامی خورج میرا و فاد
 وردک!
 نزدیک بین وای وای و لیکه-
 ولیکه تر خو وسوی لیکوا!
 ستا سو نه یو گچکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!
 نوشته اید:
 عشق بزرگتر از آسما زوبر
 شکوه تر از ابدیت است.
 و نزدیک بین مفر ما ید:
 عشق اگر بیروز شود (خشو)
 در قبال دارد.
 * همکار خوب مریم عبیدی
 ومیجا ((منجاقی)) شان
 چهرا عبیدی فزده فانا!
 نزدیک بین نامه های
 منجاقی تا تارا خوانده و در
 سوال تان، این جواب را
 منجاقی کرد!
 مطالب مجله را جمع به هر
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق
 مختلف به دست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک
 راورد سیداو هفته دوه متره متر
 بی دمجلی در کار کونکو ستا
 یسی شوی و هم وور سید،
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس
 چسی دخیر یدو وو نهوه، شکه
 چسی دخیرو یدو به صورت کی
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر
 خبله ستاینه کری ده. ستا
 سی استعداد دقتی وو دی.
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!
 همکار خوب ناچه اسراف
 محصل یو هنخی اقتصاد!
 شعر تان رسید، دعا کنید
 که یک روز بلند آفتاب بی، در
 صفحات بیکران مجله صفحه
 شعر جوانان دو باره رایج
 شود. تشکر، شا عرابا شید!
 * محترم فریده شیرزی

* محترم و هاب را سخ
 محصل پوهنخی اد بیات!
 نزدیک بین در مقابل سوال
 تان میجا ید: بل می شود!!!
 * همکار عزیز شیمیا عزیز
 محصل انستیتوت پولیتخنیك
 کابل.
 از اینکه کلام حرفی به جز
 یک طرح ادبی ندا شتیه
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا
 میجا یم.
 اگر صد سال بعد از مرگم
 بیایی و گویم را بشکا می،
 و اگر قلب خاک نشده باشد
 خواهی دید که زوی آن نوس
 شته شده هنوز دو مستخارم.
 * گرامی وودود محمد شاه
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

* همکار عزیز پان سبیه آریا
 لطیفی از لیسه لامه شید!
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد
 تان بالای چشم ما! اما از
 گفته های نزدیک بین است که
 ((زنده که نمود دم هم به زور
 دم)) نامه ما زیاد است و
 امکان نشر جواب همه، کم
 تشکر آشتی با شید!
 * دوست عزیز محب الله
 دو سنتار محصل یو هنخی طب
 نظامی!
 سلام های شیر گرم تان را
 میید یریم، ولی انفسوس
 که دو پنجا نیز بر چای برق
 منتظاً وجود دارد. لذا از
 جوش کردن آن معذرت نزدیک
 بین را پذیرا شو ید. و اما
 مطلب طنزی تا تارا به انجیر
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه
 نصب نماید.
 * همکار عزیز فرید احمد
 از مکتب تخنیک حرفی سیر
 چاره!
 پیشنهاد تا تارابه ((پیشنهاد
 خوان)) مجله سیر دیسم،
 تشکر!

از او سال فکا می کل تکراری
 تان تشکر میکنیم.
 * محترم بیکرک های فارغ
 لیسه خیر خا نه!
 نزدیک بین بر ستهای تان
 را همین لحظه میجا ید.
 س: آیا تنها بی برای
 جوا نان قیامت است؟
 ج: برای جوا تان چی که
 برای بیرون هم قیامت است.
 س: در زمانه های گذشته
 زنها، مرد هارا سر تاج خود
 میبا نسته - اما حالا چرا
 محتاج خود میبا نند -
 ج: فرموده شما به جاست
 ولی در نظر داشته باشید که
 (تاج) همان تاج است. چیدر
 آغازان (صح) بیاید و چسی
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک
 بین وراز دار باشی کیبا
 هستند یا ید بگویم که رازدار
 باشی پادش به خیر سابق
 همکار نزدیک بین بود که
 فعلاً دو شش از یار نا ماما
 سبک شده و در جسر کیش
 محترم دور بین نشسته نامه
 های همکاران دو دور از مرکز
 را میجو ید. به نزدیک بین هم
 عبارت از خودش میبا شد.
 به امید آن که قناعت کرده
 باشید.
 * محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه انصاری!
 باو حید صابری در همین
 او اثر مصاحبه می انجام داده
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهِ کسی مصاحبه
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات
 تکراری نه فرستید. خلاص
 دنیا گل و گلزار است. از شما
 همکاران گل، یکچمن تشکر.
 دوست و همکار فایمی مجله
 حقیق المصطفی زاده از بلقیس
 نزدیک بین در مورد مطلب
 تان ((علا مات عشق)) میفر-
 ما ید: ای برادر، درین زمانه
 سر چیه بدون آنکه ماعلا مات
 عشق را نشمر کنیم، هر طفل
 وهر آدم حسن میبا ند که عل-
 شق شده است.
 * همکار خوب مجله موشن
 کورلی.
 نامه مفضل و مه جا نیه
 تا ترا محترم نزدیک بین خواند

* دوستدار مجله معبد یف
 آسین هموش محصل پوهنخی
 ادبیات.
 نزدیک بین با خاوشی
 نامه تا تارا که در پیشا نیسی
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-
 ست به خاطر همین لوحه
 نامه تان هر نوع مطلبی که
 نوشته اید، بجا ید. ولی
 انفسوس که برای چاپ چیزی
 نیافت. منتظر نامه های چیز
 دار تان هستیم.
 * همکاران صمیمی فاطمه
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر
 خانه.
 نزدیک بین در قسمت
 پیشنهاد تان میفر ما ید: مابه

* محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه حبیبیه!
 نزدیک بین میفر ما ید:
 پس خلاص، مساله حل است
 وقتی از دوستان نزدیک هنر
 مند مورد نظر تان هستیم،
 از خود ایشان بوسید کماز
 کلام ملیت تشکر یافت دار ند.
 تشکر!

حکامان همیشه می نازید ذوق، مشعل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدرمیدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به امسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. وجود ندارد. درین بنامید.

محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنامش میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند امضای نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواهید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکامان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

حکامان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

محترم منجوب به آرزو گو - هستای فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (مکدر دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلاستیک - بیچ نان هستیم!

حکام محترم فریبا فریبا از لیس ملائی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینمایم. و حال چنانچه شده مطالب نان را بخوانید - از خرد ها لحنیدن - از بزرگ ها خندیدن. دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

دوسته افران مجله میلای حنیفی - غایب حنیفی و علیغلام لله نجانها

با خبر مند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

حکام با سابقه محمد عباس

سعادت فریبا شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کز بزرگ نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

احمد جواد شیبی از لیسه عیسا لیبور شیبی

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و غیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهم. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل: محاش نزد یک بین و دور بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با یاد گفت که امکان نشر شعر و معر فلان بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گذاشت. با امید باشید!

صفیه امیری شریفه - شمیری و انیسه جان - شمیری هم ضمن گله - شمیری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قاه قاه راسرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید و ارباشید.

شاه پیری مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا نشد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم. **فروزان جا هد محصل بود - لبتشیک کابل و هد پره از لیس ملائی.** ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

حکام و نا پیری لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر حا لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیدیم: نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم

هما افسوس که نگاهت... حکام خوب عاشق الله - حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلخیری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امان خشم)) را میجا بیدیم - خشم از کار آدمی حکام حد خشم دوستان را کم و

دشمنان را زیاد میکند. خشم بیش از آنکه به دیگران صدمه بزند - تن خشم گیرنده را از سلامتی و نشان دور میدارد.

محترم د پیلوم انجیرو ... ماجلی معلم دو حوربی - شوخی پلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکامان ما قابل نشر نبود - ما آنرا دو باره بست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چار ساعت فعال است که گفته اید

سوم - از امکان یک هنرمند در دست - زیرا یکبار مصاحبه شان در همین مجله چاپ شد است. باز هم تصادف را گفته نمیتوانیم.

دوسته افران مجله زمین امید ما پشه امید از لیس حرف جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه هر قیه مرادی

این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکامان دایمی میباشید. و اینهم مطلب نان: زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است.

خوران گرچه خفته در جوارم حکامان با جرات ... البته به گفته خود شان - امید - حسن و حفت - مطلب نان با روحیه مجله چنانچه بازو خیه آدرس مجله هم بر آن نبود از اینکه یکی از حکامان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیوانات مستقیم روحیه نان عالی باد!

نامه های از ولایات

به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خلابید به
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



کد پستی: کوچه باکریت، جادیدست تیفون: ۲۰۵۰۹
نمایندگی: دکان پخش کورگ، کوچه دست تیفون: ۲۳۶۲۹
طوبه پرچم هم دکانها شهر دویلی



باغذاهای لذیذ از
مهمانان پذیرایی
مینمایند

پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تا ۱۳ در رستوران پایه که در بهترین
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۲۰۵۰۹ است.
پایه رستوران باغذاهای متنوع و شرابط کمالاً هوتمله
لقه مهمانان خویش نیز در این مکان می‌نمایند.
بهمنی پایه رستوران همه روزها از ساعت ۲۰-۱۱
بسی ظرف کافه کانسرت و خدمت همیشه با احترام
در در صبح: پل باغ عمومی

یکبار دیگر جایزه های بزرگ
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



M5

فلسفه داری معانل خوشی و عروسی
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک
جاده نادر پشتون
تلفون ۲۳۵۴۷

آریان
ویدیو

ACKU
 مدل
 DS
 350
 22س
 ۵۴ Lr.2



یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های صمیمانه و رنگارنگ از نمایشگاه - از زمان شروع
 بهترین وقت برای خرید لباس است

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین
 قیمت را خواهید دید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**